

# به سوی انقلاب

## در افغانستان Along the revolution in Afghanistan

ما می توانیم، ما پیروز می شویم.

محمی الدین فرهمند

انتشارات رسالت

1390



... این مهم است که با عشق و با حقیقت باشد. همیشه برای خود ما وقت است ولی

برای خدمت به بشریت و مردم همین وقت را داریم که در حال گذر است و بای  
عجله کرد... در این راه همیشه ملت ها و مردم تاریخ ساز بوده اند تا دولت های آنها  
و این را باید بدانیم که دولت به فکر بقا خودش است تا به فکر مردم که در قلمرو آن  
زندگی می کند و هیچ کار را از روی عشق انجام نمی دهد، حتی اگر کاری هم به نام  
مردم می کند ناشی از ترس از دست دادن حمایت مردم است نه چیزی دیگر.



بنام خداوند تغیر

شناسنامه

اسم کتاب: به سوی انقلاب در افغانستان

نشر: انتشارات رسالت

نویسنده: محی الدین فرهمند

طرح جلد: خلیل الله فصیحی

سال نشر: خزان ۱۳۹۰ ه.ش

صفحات: ۷۰

قطع: ۱۱\*۶

## سخن آغازین

دنیا/امروز متشکل شده از تمدن های نیست که هر کدام از آنها نشان دهنده یک دوره تاریخی، قدامت و اصالت یک اجتماع خاص نمی باشد . این تمدن ها سازنده هویت برای نسل های آینده و شاهد احیای برای قدم نهادن آنها به سوی پیشرفت و ترقی می باشند . دنیایی امروز در برگرفته شده از ابزار های متفاوت ارتباطات است که این ابزار ها دنیا را به قریه جهانی (**Global Village**) تبدیل کرده اند . حتی ارتباطات با دنیای خارج از این کره خاکی هم امکان پذیر شده است . تکنالوژی رشد سر سام آور نموده و در حال حاضر بزرگترین منبع اقتصادی محسوب می شود.

رقابت کشورهای دنیا بر سر ایجاد به ترین نظام حقوقی، قانون اساسی و سایر قواعد حقوقی است . مفاهیمی چون حقوق بشر، آزادی، عدالت و برابری بر سر زبان هر شهروند حکومت مردم سالار است که حکومت ها در راستای تحقق دموکراسی و مردم

در راستای گرفتن حقوق انسانی شان تلاش می کنند . جامعه آنها تهی از هر گونه از هر گونه ترس و تهدید است.

اما ما در کجای این داستان قرار داریم؟ این جزء جدا شده از کل در کجایی این همه هم همه قرار دارد؟ دنیای ما چه رنگی است؟ نام ما در بین این کتاب چگونه حک شده است؟ دنیا چطور ما را می شناسند؟ آیا ما هم در این جامعه بشری، بشر محسوب می شویم؟

تمدن ما، تمدن پنج هزار ساله است اما آیا این تمدن دست آوردی داشته است؟ دانشگاه های ما چطور و چگونه به آموزش و تربیت جوانان ما می پردازد؟ نه ما دانشگاهی داشتیم و نه فردی که دنیا به آن افتخار کند . چرا؟ به کجای این تمدن پنج هزار ساله انتحار کنیم؟ تنها آثار ثبت شده تاریخی ما، جنگ ها، انسان کشی و جاه طلبی و جهالت ماست . پس چه باید کرد؟ در جواب این سوال تنها این پاسخ است.

« تاریخ را باید از سر نوشت.»

فهمیه امینی

ما کیسیم؟.....	8
جهان امروز .....	14
ما کجام؟.....	21
جامعه ما .....	21
زن سستی .....	22
ساختار اجتماعی .....	23
هویت تاریخی ما .....	25
مصلحان اجتماعی م .....	26
ما و نه علمیم .....	27
فرهنگ .....	28
کتاب نماد فرهنگ .....	28
ارزش های بازدارنده فرهنگی ما .....	30
نظام آموزش .....	32
اقتصاد .....	37

افغانستان کشور استیلاکی .....	39
وابستگی اقتصادی .....	40
تغی و راهکار تغ .....	44
تکلیف به تغ .....	44
جوان کهست؟ .....	53
مبارزه با بی سوادی .....	62
تغ فرهنگ .....	66
راهکار اقتصادی .....	69
راه حل خودی .....	71
روند تغ و انقلاب .....	73
ادبیاتی .....	74
فکری .....	75
عملی .....	75

## ما کیستیم؟

در دنیای امروز که فضای آنرا کاربن دای اکساید و زمین آنرا انواع سازه های که همه اش نشان از تمدن امروز برای کسانی است؛ که فردا در این خاک قدم خواهند زد، قرار دارد . بشر امروز قادر شده تا ارتباط با خارج از کره زمین برقرار کند . پیام ها و فریکانس ها به فضا ارسال می کند، که گاه گاهی از دور ترین نقطه این کهکشان پیام اسرار آمیز دریافت می کند. در دنیای امروزی (قرن بیست و یکم ) بزرگترین مربع اقتصادی اطلاعات و فن آوری است، که رشد سرسام آور پیدا کرده است. ما گاه گاهی نیز با مفاهیم چون حقوق بشر و آزادی و یا حکومت مردم سالاری بر می خوریم که برای ما تازه گی دارد. و قتی در جاده ها قدم می زنی خودرا کاملا آزاد و در میان انبوه از انسان ها با اندیشه های مختلف احساس می کنی و همه جا را شکوه نمادین فرا گرفته است .

اما سخن اصلی و مهم این جاست که ما در کجای آن همه ، هم همه قرار داریم ؟

آیا ما هم جز این بشریت هستیم و در کجای آن اسم ما درج است ؟ اگر هست به چه لقب ؛ نیک و یا زشت ؟ در پنج قرن قبل



امروز زمانی ادعا کردیم که زمین مرکز نظام شمسی نیست . از سوی محکمه به اعتراف کردن مجبور شدیم و زانو زدیم که من در اشتباه ام.

اما امروز در جهان دانشگاهی نیست که از کشفیات و تحقیقات او در امر تدریس استفاده نکرد و کسی که از این حقیقت آگاهی دارد افتخار می کند. و یا این که ما در میان نزدیک به هزار تن کسانی که جایزه نوبل گرفته است، کسانی را داریم که ما بگوییم او را ما به بشریت تقدیم کرده ایم؟ - جز چند دانشمند-. این جایزه به کسانی تعلق می گیرد که یک قدم ارزنده مثبت در راه علم و آگاهی انجام داده باشد . اما چرا اسمی از ما در آن میان به چشم نمی خورد - حتمی در نوشتن آن اشتباه صورت گرفته است؟! - ورنه ما که تاریخ پنج هزار ساله ی داریم، این ناممکن است؛ اما این یک واقعیت محسوس و بدون کدام اغراق است.

شاید ما، مانند همه دوستان خود زمانیکه که تاریخ را مطالعه کردیم که ما تاریخ پنج هزار ساله داریم، نمی دانم تمدن داریم ، عنعنه داریم و چه داریم. فخر کردیم. اما زمانیکه این را در مقایسه تطبیقی با دنیا ی پهلوی خود مقایسه می کنیم دل ما نمی خواهد که در پله ترازو بگزاریم. زمانی که افغانستان می گویند، ما ملت بی استعداد و بی درک

برچسب ذهن ها می شویم . ما در تاریخ معاصر که تاریخ نداشتیم و نداریم. چون همه آن را بازی گران و نویسندگان و کارگردان های که خارج از خود ما بود ؛ نوشته اند . ما که درک و احساس مسئولیت در مقابل مردم خویش را نداشته ایم، چون همه اش به فکر تخت و تاج بوده ایم نه ملت به نام افغانستان ! و این بزرگترین ضعف ما شده تا که ما را از حق طبیعی خود ما که عبارت از نوشتن تاریخ خودمان بود، محروم ساخت. در مقابل در قرن هژدهم فرانسه مهد انقلاب کبیر آن زمان می شود و ما به این دلخوش بودیم که من پسر عمویم ویا عمویم را از تخت و تاج دور کردم و اندی بر این توتم خاندان خود تکیه داده احساس کردم که چه نرمی و چه لطافتی ! (بین تفاوت راه ز کجا تا به کجاست)

در قرن نوزدهم شامپولیون برای خواندن رسم الخط هیرو گلف در میان اهرام جان می دهد و ما در شرق وسیله دست اژدها شده برادر کشی می کنیم . مدال ها برای این کار خود از سوی هیولای خوشروی دریافت می کنیم و زمانیکه بچه ها از ما می پرسد پدرجان این چیست؟- جواب می دهیم مدال پسر، من ده نفر از فلان قوم را کشتم و از تیغ کشیدم، این جایزه را برایم دادند . و پسر (منظورم هم دختر و هم پسر) ما با قداست کود کانه اش می گوید واه، بابا جان مگر

انسان کشی جایزه هم دارد . بی خود به خود ، بدون توجیهی قاه قاه می خندیم.

ما در کجا قرار داریم، یکبار واقع بینانه به خود آیم بنگریم که ما چه داریم که به آن فخر کنیم . شجاعت انسان کشی، ما شیر نستیم انسان هستیم زبینه آن است که به قد است، دانش و عشق مباحثات بورز د. به این صادقانه جواب دهیم که کدام یک از این سه ویژگی را داریم- قد است- کدام قد است؟ قد است خانقاهی ؛ خانقاهی که مصارف آن را خارجی و بیرونی ها می پردازد. ذهن را به بهانه آن از حقیقت و آگاهی دور می گرداند؟

به واقعیت ما چه کسانی هستیم؟ به آثار تاریخی آن و این ما بارها فخر کردیم. این را که خود ما نشناخته ایم بلکه ما را شناخته اند . چطور به چیزی که از آن شناخت نداریم افتخار کنیم.

در میانه قرن نهم دنیا غرب با هم از راه تار های مخابراتی تبادل نظر می کنند و ما این جا از ترس زور و زر نمی جنبیم . در آنجا انسان را شالوده تمام هستی می دانند و در اینجا ما شهروندان دیگر خود را وحشی می دانیم ( های آن ها که دم دارند . دیگری می گوید تو دیده ای که دم دارد؟! ). فرد سکوت نموده و بی جواب منطقی می گوید که

از فلان شنیده ام. در این عصر به فقر انسانی راه حل ها ارایه می شود. مکاتب فکری گوناگون پدید می آید اما ما از شنیده ها سخن می گویم.

به قول دکتر شریعتی تا زمان که ما فقر و کمبودی را احساس نکنیم راه حل برای آن نمی توانیم ارایه کنیم . شناخت بدون احساس بی ارزش است. احساس کنیم که ما چیزی به فخر کردن نداریم و باید چیزی به بشریت بدهیم که به آن بگوییم که اعضای یک دیگر ایم.

امروز کشورهای دیگر برای ما ساختن دولت و ملت را می آموزد و ما دولت داری را از دیگران می آموزیم . همین حالا در کشورهای دیگر احزاب نماینده یک ملت است و این جا نمایندو نماد یک نژاد و مذهب خاص . در احزاب دموکرات و جمهوری خواه امریکا از همه اقشار مردم عضویت دارد از هر نژاد و مذهب و اما در این کشور شما نمی توانید مورد را بیابید که در آن از یک نژاد به حزب که بانی آن نژاد دیگر است عضویت داشته باشد . در کشور چند صد میلیونی احزاب ملی اند و اما در این جا که بیست و هشت میلیون شهروند دارد، احزاب قومی اند.

هندوستان کشوری که در آن صد نوع برداشت دینی و جود دارد، ولی هند یک ملت است . و ما که یک دین واحد چند مذهب ایم، چنین

نیست؛ دینی که علی را کنار بلال و ابوبکر و عمر را کنار سلم ان قرار داد و پیام آن برابری انسان بود. به نحوه معرفی توجه کرده اید که همدیگر را به هم چطور معرفی می کنیم، می گویم فلان از فلان قوم و مذهب در حالیکه در جامعه متمدن امروزی این طوری معرفی می کند، فلان کارشناس و یا دکترای فلان رشته و یا هم نویسندو شاعر . این ها چه را باز گو می کند. یک بار واقعگرایانه دقیق شویم.

ما هیچی نداریم و باید داریم ها را به وجود آوریم ورنه ما ملت طفیلی برای همیشه خواهیم ماند و این به یک جامعه انسانی نا شایست است. این جاست که مسئولیت ایجاد می شود . مسولیت که تمام جوان اندیشان را در بر می گیرد، آری جوانان ما مسؤولیم!

جوانان ما مسؤولیم، پدر دهقان ما مسؤولیم، برادر دانشجو ما مسؤولیم و دانشمندان ما مسؤولیم. همه ما مسؤولیم . امروز باید فردایی پر از دست آورد های جهانی را باید رقم بزنیم و به آن بیندیشیم . که همه از این نوع جهش خردمندانه انگشت حیرت به دهان بفشارد . جوان کسی است که غرب مدیون آن است . ولتر های بود، روسوهای بود، لینکلن های بود، روبسپیرهای بودو بیکن های بو د که این تمدن را به وجود آورده است. انقلاب کبیر فرانسه ۱۸۴۸م را جوانان هدایت کرده اند.

## جهان امروز

جهان قرن بیست یکمی جهان ی است که بنابر تحلیل الوین و هایدی تافلر تمدن موج سوم در آن شکل خواهد گرفت . این تمدن دارای ویژگی های چندی چون اصالت نرم افزاری در اقتصاد و قدرت زدایی در سیاست و همگرایی خانوادگی در اجتماع است . او پیش بینی کرده بود که ما برای ایجاد تمدن به یک مبارزه سه تمدنی برخوایم خورد؛ مانند تمدن کشاورزی که طرفدار فیودالیسم و منع اقتصادی زراعت است، بقایایی آن در کشور های جهان سوم و فقیر از همه بیشتر محسوس تر است . تمدن صنعتی که عمر آن سه قرن می شود و بر مبنای الگویی کارخانه یا بنگاه تولیدی ابراز وجود کرد و نظریات زیاد ایدیولوژیکی را با خود همراه داشت . ایدیولوژی های چون سوسیالیسم، نشنلزم، کاپتالیسم، لیبرالیسم و راسیسم ... هر کدام به این تمدن از نظر خاص به جهان می نگرستند .

امروز در عرصه های گوناگون مانند اقتصاد و سیاست قدرت های حمایت گر موج دوم در حال فروپاشی است از جمله می توان روسیه سابق را نام برد که به چندین واحد جداگانه قدرت ملی مبدل شده است که خود زمینه را برای ظهور تمدن موج سوم ایجاد می کند . از سړی هم نشان می دهد که این تمدن در حال افول است و موج سوم

با اصالت های جدید در حال روی کار آمدن است و من نقش دیدگاه های انتقادی تمدن شرق را در این روند خیلی مهم و جدی می دانم . بی اخلاقی بودن نه بلکه اخلاق گریزی تمدن موج دوم را اندیشمندان شرق مانند دانشمندان اسلام و شرق مانند مهاتما گاندی به شدت مورد انتقاد قرار داده بودند که به واقعیت بالای این کار تاثیر خواهد داشت. در سیاست ماکیاولیسم که به شدت میان سیاستمداران آن موج و شرقیان هم جا افتاده بود . و شک زیاد را بر می انگیزد که آیا آنان به واقعیت آزادی و حقوق بشر را در عمل پیاده می کنند و یا خیر؟

باید تذکر داد که خطوط اساسی اقتصادی تمدن صنعتی توسط سیاستمداران کهنه کار آمریکا و جهان به نحوی حفظ می شود. که نمونه آن حمله به عراق است که در پشت آن تصاحب منابع نفتی آن کشور به عنوان هدف اصلی وجود داشت . اما این نگرش از سوی کسانی مورد حمایت و تایید قرار می گیرد که در ستیز با حرکت آغاز نو قرار دارند. اما این نظر و دکتربین در حال اضمحلال است . چون امروز قدرت با فن آوری و دانش اطلاعاتی تعریف می شود . و کشور های قدرتمند اند که منابع اطلاعاتی و فن آوری عظیم را در اختیار داشته باشد.

سایت های اینترنتی که بعضی آنها اطلاعاتی مانند **Google, bothot** و بعضی آنها هم ارتباطی **Facebook, twitter** اند نقش کلیدی دارند و یک منع بسیار اساسی برای کنترل و خوانش علایق مردم به شمار می رود.

این ادعا ما را انقلابات جهان عرب به ما معلوم ساخت که سایت اجتماعی فیس بوک و تویتر تا چه اندازه در مدیریت و جهت دهی توده های انقلابی نقش اساسی و هدایت گر را داشته است . و چقدر حرکت آنان را به موفقیت نزدیک ساخته است ، در یک زمان حرکت ضد استبداد و استقلال طلبانه چندین سال و یاهم به دهه ها کشانده می شد. اما با موجویت این نوع فن آوری این حرکت ها خیلی زود به پیروزی خواهند رسید.

امروز در جهان ما بعضی کسانی که به این خدمات دسترسی دارند می توانند با استفاده از اینترنت به معاینه خویش بپردازد، بدون این که مجبور باشد که به بیمارستان مراجعه نماید . و می توانند به خانه های هوشمند زندگی نماید که از همه امورات مدیریت می کند . شما نیاز ندارید که به مغازه برای خرید بروید چون یخچال شما به مغازه پیام



داده که به غذا نیازمند هستید. این ها نماد های از یک پیشرفت بزرگ از زندگی بشریت است.

در کنار این مسایل و دست آورد ها نباید فراموش کرد که بدون عیب نیست و قابل نقد نمی باشد و ما تمدنی که قابلیت نقد نباشد و نقد را جز از خود نداند تمدن به معنی واقعی آن نمی دانیم . بخاطر این نقد و نظر است که کشور ها غربی به مکان برای ارایه طرح های جدید و ایده های جدید مبدل شده است . این تقابل یکی از راز های ایجاد تمدن است. شما هر جا شکوه را می بیند به قطع ایمان داشته باشید که در آن جا تقابل فکری و ذهنی وجود داشته است . یونان محل تقابل اندیشه هاست. امریکا مکان برای هر نوع تفکر و اندیشه در سراسر جهان است که نزدیک ۶۰٪ دانشمندان جهان در آن زندگی می کنند.

تمدن جدید باید بر مبنای گفتگوی دو حوزه فراتمدنی شرق و غرب باشد. و ما باید بپذیریم که ما هم دارای عیو ب و نواقص هستیم و جهان غرب هم چنان و با این حساب به یک تمدن جهانی دست یابیم که در آن عیوب هیچ یک از دو حوزه فراتمدنی و دیده نشود و بلکه باید نماد و تجمعگاه ارزش های خوب و نیک که به بشریت سازنده است و هم با معیار عشق انسانی و عقلانیت قابل توجیه است باشد.

تمدن جهانی باید به مشکل اساسی بشریت به عنوان یک مساله جهانی توجه نماید و در صدد از بین بردن آن به صورت جدی باشد و آن پدیده فلاکت بار فقر و گرسنگی است که دام ن گیر سراسر جهان بشریت است و متعلق به یک سرزمین خاص نیست . بلکه به صورت نسبی به کشور ها خیلی به وضوح قابل لمس است.

نوعی از بی رسالت مندی که انسان به خود آن را به عنوان انسا ن احساس نماید کمتر دیده می شود . جهان ما دست آورد داشته اما بدون توجه به رسالت مندی که به ما نیاز است . ما به ع اطفه و احساس همنوع دوستی نیازمند هستیم که سیاست و همه چیز ما را چون سایه دنبال نماید و او را هدایت نماید . در خیلی موارد انسان قربانی هدف انسان دیگر قرار می گیرد که اساس این تمدن متزلزل است. تمدن ما امروز به خشونت علاقه مند است و این علاقه مندی او به خشونت باعث نابودی او خواهد شد . خشونت از فطرت انسان نیست و برعکس عشق فطرت انسان است که ما از آن فاصله گرفته ایم و همه با نفرت و خشونت شب و روز سر می کنیم . دیدگاه همه چیز به خاطر خودش به صورت مطلق آن قابل قبول نیست و ما نمی توانیم از آن حمایت کنیم.

هنرمندان چون ماری آرویه ولتر که ویل دورانت تاریخ نگار جهانی یک عصر را به نام او نموده است به هنر اش به عنوان یک کشتی نجات می دید، که باید بشریت را به خصوص جهان اروپا را به ساحل آگاهی برساند. هنر چون مشعلی بود که دل هر تاریکی را می شکافت و می رفت تا روشنی را به همه بدهد. اما امروز هنرمندان از این امر بی خبر اند و بجای مشعل آنان بودن هالهء تاریکی است؛ که می شود آن را به سیاه چال تعبیر کرد که همه چیز را که در مدارش قرار گیرد به خود می بلعد. هنر امروز به تمام معنی مسکرات و مخدرات را به شدت با نا آگاهی و یاهم با آگاهی ترویج می کند. هنر از تراوش های انسانی است و باید برای انسان و برای حقیقت باشد.

هر آن چیزی که به انسان سعادت و خوشبختی نسبی را ارزا نی نماید و قابل ارج و ارزش است. سیاست که باید انسان را به سعادت و خوشبختی راهنمایی کند و او را راه نماید به بازی طفلانه قدرت مبدل شده است و به این می ماند که ما هنر و در سیاست کودکان ی بیش نیستیم. مانند کودکان به همان بازی خود زندگی را معنی می کنیم و تعریف ما از سیاست همان قدر ابتدایی است که تصور یک کودک از زندگی است. تمام سیاست به این دو جمله پایه و پیرو تبدیل شده: قدرتمند شدن و از قدرت دور شدن. این تمام تحلیلات سیاسی ما را تشکیلات می دهد و

در واقعیت امر ما می توانیم برای قدرت حتی پدر و برادر و انسان را قربانی کنیم . هسته واقعی سیاست همان سعادت است و عشق انسانی . انسان باید از قدرت خون آشام دست بردارد و به جای آن عشق و مهر را جا گزین کند . طرفداری از جهان امروز هدف من نیست، بلکه راه حلی را می خواهیم دنبال کنیم که در آن تمدن جهانی با جهان بهتر را به صورت نسبی داشته باشیم. این مسوولیت همه ماست تا به دنبال خوشبختی همنوع خود برویم و خود را علاقه مند این کار نمایم تا که باشد ما انسانی باشیم که انسان باید باشد . در این راستا تلاش همه قابل ارزش است و می تواند انرژی باشد که در حال تجمع برای یک کار بزرگ به کار رود . تصور کنید که اگر نتوانیم تغییر در این جهان ایجاد کنیم، در آن صورت می توانیم میان خود و یک ماشین تفاوت قایل شویم و این یک بلا ی مهلک است که تمدن بشری را چون مورخانه می خورد و ما نا آگاهانه از آن حمایت می کنیم و هیچ موقع نخواستیم که در صدد ایجاد راه باشیم تا از این وضعیت به شهر آرمانی خود برسیم . رویاها و آرمان ها معنی کننده و سازنده زندگی هر فرد است.

## ما کجاییم؟

وضعیت کشور را اگر به بررسی بگیریم و در آن صورت ما نیاز مندیم تا آن را به صورت بخش بخش تقسیم نمایم . و هر کدام آنها را باید جدا گانه به بررسی بگیریم . اما به عنوان مقدمه می خواهم بنویسم که وضعیت امروز ما قابل قبول هیچ کس نیست؛ نه، روش فکر، نه اصلاح طلب، نه انقلابی واقعی و نه هم دولت داران دلسوز کشور که برای مردم؛ مردمی می اندیشد.

یک روزنه امید این است که ما در حال ساختن یک تمدن جهانی هستیم که در آن این کشور به عنوان یک عضو فعال جامعه انسانی مطرح شوند.

## جامعه ما:

سخن زیاد و پر از گویش های تخصصی کاری را حل نخواهد کرد چون خیلی از دوستان ما را که سرواد کم دارند از درک آن محروم می سازد و اگر ساده و بدور از هر نوع تخصص نگاری باشد هم افراد خبره درک خواهند کرد و هم مردم عام ما سواد کمتری دارند. زمانی که از جامعه بحث می شود ما از ارزش ها ( هر آن چیزی که در جامعه ما قابل قدر است)، هنجارها ( حالت مورد قبول ج امعه)، ساختار (مانند قبیلوی،

فیودالی، مذهبی.. سخن خواهیم گفت. این ارزش ها، هنجارها، باورها و ساختارها چگونه اند؟ با چه معیار باید سنجید که ما جامعه خوب داریم و یا هم جامعه غیر از آن؟ برای سنجیدن همه این ها ما باید با ی ک معیار و ترازوی آنرا بسنجیم. با در نظر داشت دو معیار یکی هم عقلانیت و دیگر هم عشقیت به دسته بندی جامعه مان می پردازیم.

من نمی توانم در این نوشته کوتاه که درک شخصی من است به موارد خوب جامعه ما پردازم و به این دلیل به موارد که نیاز دانسته ایم تا به آنها تعمق شود توجه نموده ام و هدف من دعوت ک ردن همه مردم افغانستان به فکر و اندیشه به روی این مسایل است. آنان با فکر و مطالعه جامعه شان می توانند برا ی یک جامعه مدنی که منظور ماست - جامعه مدنی محض غربی - تلاش نمایند و جامعه با باور ها ی نوین و انسانی را ما و یا هم فرزندان ما تجربه نمایند. این کار ما را به یک جامعه پویا و در حال تکامل هدایت می که با حفظ هسته انسانی اش، همیشه پوسته اش را مطابق زمان تطبیق دهد.

### زن ستیزی:

در جامعه نزدیک ۵۵٪ زنان زندگی می کنند که می شود گفت که نصف نیروی انسانی جامعه ما را ا زنان تشکیل می دهد و آن ها نصف

واقعی جامعه ما محسوب می شوند . با این حال در جامعه خود ما در طول تاریخ خویش از نیروی آنها استفاده موثر نکردیم و همیشه نقش آنان را در محدوده خانه و کاشانه تعریف کرده ایم . در حالیکه باید نقش اساسی در اجتماع می داشت . زنان انرژی هستند که با ظرافت های خویش می توانند جامعه را در حالت تکامل سالم و تغیر سالم و متعادل هدایت دهد . شما در تاریخ شاهد کشتار های زیادی هستید که توسط حکام مرد صورت گرفته است و اگر زنان نقش می داشتند می توانستند با عاطفه و مهربانی خویش جلو این نوع کارها را بگیرند . و این زنان هستند که قهرمانان بشری را چه مرد و چه زن به جامعه تقدیم می کنند . پس می توانیم به صراحت بیان کنیم که این می تواند یکی از دلایل عقب ماندگی جامعه ما از کاروان ترقی واقعی باشد . زنان جامعه ما می توانند و این حرکت ما را به پیروزی رسانند به شرط که خود را برای این کار آماده کنند ورنه هیچ مادری به اولاد بدون گریه شیر نمی دهد . حق و تکامل را باید کسب کرد و چیزی نیست که برای شما داده شود .

### ساختار اجتماعی؛

از نگاه ساختاری جامعه یک جامعه انسانی نیست؛ البته منظورم این است که ما نمی گویم که در جامعه بغیر از انسان چیزی دیگری زندگی

می‌کند، بلکه منظور این است که ساختار انسانی نیست. شما جامعه با ساختار قومی و قبیله‌ای دارید. سوال این جاست که این ساختار چرا خوب نیست؟ و اگر خوب است چرا؟ بخاطر پاسخ دادن به این سؤالات در ابتدا ببینیم که در صورت ساختار انسانی چه خوبی‌ها و فایده‌های عاید ما می‌گردد و در صورت نبودن آن ضررهای نصیب ما می‌شود. در جامعه که قوم اصالت دارد تا ملت در آن جامعه منافع ملی و سیاست واقعی که ناشی از اراده مردم باشد تعریف شده و مشخص شده نیست. در آن صورت امکان استعمار نوین که در آن غیز از حضور فزاینده خودشان، روح شما را، فکر شما را، عقل شما را و تکامل شما را در گروه اراده و تفکر خودشان که مناقع شان حکومت‌های شان را تامین نماید قرار می‌دهد. در چنین جامعه شما شخصیت‌های ملی نخواهید داشت، شخصیت قومی و قبیله‌ای است. انسان‌های که مغرض‌اند و به جز خود به کسی دیگر نمی‌اندیشند در آن به قدرت تکیه می‌کند و قدرت را غیراخلاقی می‌سازد. اما اگر سیاست انسانی باشد تمام ملت در درد‌ها به غمین و در خوشی‌ها باهم شاد خواهند بود و همیشه سعادت خود را در گروه سعادت همگون خود جستجو خواهند کرد و اگر در یک شهر زلزله و یا بلای به وقوع بپیوندد همه مردم به کمک آن خواه‌نشدافت



و این یک جامعه ایست که اسلام هم آن را به نام مدینه فاضله می شناسد. خود تان قضاوت کنید که کدام آن بهتر است!

### هویت تاریخی ما؛

هویت به معنی شناسنامه است؛ اگر ما هویت تاریخی خود را به بررسی بگیریم که کار بسیار مشکل و وقت گیر است. اما بررسی آن از زمان که کشور بنام افغانستان در سال ۱۷۴۷م به وجود آمد ناممکن است. هویت تاریخی به دو مفهوم مثبت و منفی آن به بحث گرفته می شود. اگر در آن با در نظر داشت دو معیار خوب بودن آن را در یافتیم هویت تاریخی داریم و اگر نتوانستیم در آن صورت هویت تاریخی منفی خواهیم داشت. اگر در تاریخ دقت کنید در می یابیم که باید با اراده خود مسیر آن تعیین شود؛ در صوریکه تاریخ ما را هم خارجی ها نوشت اند و ما آن ها را متهم می کنیم به اکراه تاریخی. وزیر محمد اکبر خان در مقاومت علیه انگلیسهای متجاوز (جهاد) چنان با علاقه به نبرد مشغول بود که امید ریشه کن شدن نفوذ و استعمار نامرئی آنها را برای همیشه داشت. اما آنان پدرش امیر دوست محمدخان م جبور و مامور نموده تا با ارسال نامه و قوتی نضوار خود او را از ادامه آن باز دارد. همه کارهای حکومتی در دوران شاه شجاع به دست آنان بود. در دوران حکومت کمونست ها با فرستادن مشاور همه امور را به دست گرفته

بودند و همه کارها را به اراده خود در تاریخ ما نگاشتند . آیا ما اراده تاریخی داشته ایم . خود شما قضاوت کنید . و یا هم ما در تاریخ چه دست آورد داشته ایم . کدام کتاب های که شاهکار محسوب شود در این زمان به وجود آمده و یا هم مردمان همان وقت ما در مقایسه با دیگران در چه حالت بوده اند؟ خوب و یا بد؟ آیا آنان هم مانند دیگران خارج از فقر فراگیر بوده اند . و یا به دست آورد های عظیم علمی رسیدند؟ ما از یک سو اراده تاریخی نداشته ایم و از طرف هم هویت به مفهوم مثبت آن را نداشته ایم.

### **مصلحان اجتماعی ما:**

در جامعه ما یک انسان بزرگ که همه انسان های که به انسان بودن رسیده بودند به آن اذعان داشتند و او را یک مرد جهانی می نامیدند؛ سیدجمال الدین افغانی بود که او شرق را، غرب را در زمان خود با سفر هایش بیدار کرد و علیه استعمار مبارزه نمود. او در جامعه افغانستان هم تلاش کرد تا ساختارها و باورها مردم ما را تغییر دهد. اما از طرف شاهان چون امیر شیرعلی خان مورد حمایت قرار نگرفت. شما می توانید به شخص اشاره کنید که به عنوان مصلح اجتماعی همه اقوام به آن توافق داشته باشند. و یا می توانید به کسانی استناد کنید که اندیشه قبله گرا نداشته باشد؟ سید جمال الدین یک قهرمان واقعی ماست که با علم

و آگاهی اش به مبارزه علیه استبداد پرداخت و او بود که چون باد برای  
تغیر و انقلاب در همه جا می رفت .

### ما و نهیلیسم:

این نوع نگرش که به اصول چون پوچ انگاری جهان استوار است. انسان  
را برای زندگی و تغیر نا توان می داند . در جامعه امروزی ما مردم ما  
به این نگرش که هر کار که م ا برای تغیر و دگرگونی انجام دهی م بی  
فایده است، شب و روز را به سر می رسا نند. این هسته نهیلیسم و  
دادیسم است. این مرض است که اگر ملت به آن دچار شود ، هیچ  
امری برای نجات یافتن از باطلاق جهالت و خرافات وجود نخواهد  
داشت. به مسیحای نیاز دار د که به آنان ایمان توانستن و با ویر  
شدن را بدهد. نهیلیسم به زندگی دیدگاه منفی گرایانه دارد و زندگی را  
پوچ میدانند. ما در واقعیت به اسلامی که برای زندگی معنی قایل است و  
زندگی را هیچ نمی داند ایمان داریم . ایمان این نیست که ماشین گونه  
به عبادات پرداخت. ایمان واقعی در جهان بینی است که شما خود را  
در کجای جهان می بینید . ایمان واقعی ما زمان حاصل خواهد شد که  
به این معتقد باشیم که زندگی خود را، تاریخ خود را ، آینده خود را و  
هویت خود را خود ما می توانیم بسازیم.

مسئولیت توست ای هم‌رزم که این متن را می‌خوانی تا در قسمت دادن ایمان و باور به مردمت تلاش نمایی . این گام برای پیروزی است.

### فرهنگ :

فرهنگ را هم به تمام داشته‌های معنوی و نمادین یک جامعه می‌شود اطلاق کرد که در آن نماد‌های ما دی‌ناشی از داشته‌های معنوی آن جامعه می‌باشد.

### کتاب نماد فرهنگ:

کتاب در جهان امروز یک نماد فرهنگی است که توسط آن کشورها به شناخت همدیگر می‌پردازند و به آن به‌عنوان تبادل‌کننده ارزشهای فرهنگی و داشته‌های معنوی فرهنگی می‌پردازند . و از سوی دیگر اگر به آن دقیق توجه نمایم در واقع تولید فرهنگی (کتاب) یک متغیر ایست که فرهنگ و رشد فرهنگی یک کشور را متاثر می‌سازد . و نشر کتاب‌های جدید در کشورهای جهان که به‌طور متوسط ۲۰ میلیون جمعیت دارند سالانه ۵۰۰۰ عنوان جدید می‌باشد، در کشور ما این رقم به ۳۰ جلد نمی‌رسد و آن هم بدون داشتن شماره دیوی و کتابخانه‌کنگره که آنقدرها مهم نیست و مهم‌تر از آن، این که خیلی مهم می‌نماید و

نشان گر معیاری بودن نوشته و کتاب را می دهد شماره شابک (ISBN) است . ولی متأسفانه کتاب های با مشخصات معیاری بین المللی و جهانی خیلی کم است که رقم به آن نمی توان تعین کرد . ما نیازمند تولیدات خیلی زیاد فرهنگی هستیم تا وجود خود را به عنوان یک عضو فعال جامعه بشری ثابت نمایم و مسولیت اخلاقی و جهانی خود را ادا نمایم و به این شیوه ما کمک به تکامل همه بشریت نمایم .

فرهنگ مطالعه و کتابخوانی به آن صورت که می باید ترویج می شد ترویج نشده است و این ناشی از این است که تمام گروه های چه فرهنگی و چه سیاسی و اجتماعی به کار های بنیادی توجه نداشته اند، بلکه تمام کارهای آن ها مقطعی بوده که تاثیر دراز مدت نداشته است . برگزاری گفتمان ها و نشست های فرهنگی و یا هم شب های شعر تاثیر چندان نخواهد داشت ، تا زمان که ما در کشور خود فرهنگ مطالعه و کتابخوانی را مروج نسازیم . این یک نیاز ایست که ما در جهان امروز از همه بیشتر به آن نیازمند هستیم . مطالعه مانند هوا به مغز انسان نیاز است و ما را از تعصبات فرهنگی و عقیدتی به دور می دارد که شرط زندگی انسانی است.

## ارزش های بازدارنده فرهنگی ما:

اگر می خواهید توانایی یک ملت و کشور را بدانید، شما می توانید با مطالعه ی مثلها و جملات کلیشه ی آنان به قدرت و تفکر آنان پی برید چون این مثل ها ارزشهای یک ملت را بیان می کند و ما در ادبیات خود به مثل های بر می خوریم که از کودکی به ما ناتوانی را القا می کند به گونه مثال؛ پاهایت را به انداز گلیم پدرت دراز کن. این به ذهن هر کودک ما نا توانی را القای کند که تو نمی توانی جبر زمان را شکست بدهی و این نوع باور ها در زندگی امروز تاثیر به سزای دارد و همه ما را به نحوی معتقد نموده که تسلیم جبر تاریخ، جبر زمان، جبر محیط، جبر سیاست و جبر اجتماع شویم و هیچ گاه به تغیر آن فکر نکنیم. و ظم مثل ؛ زن جفا بود و سگ وفا. که نهایت خشونت روانی را نسبت به زنان ما اعمال می دارد و آنان را به آن سمت که به آنها تلقین شده ناخود آگاه می کشاند و این موضوع را روانشناسی به صورت واضح آشکار ساخته است. از نمونه های دیگر آن که امروز بین جوانان ما مروج شده جمله کلیشه ی ( به سویچ های بالا دست زن. ) است که یک بار منفی القا می دارد. ما را نا خود آگاه به تسلیم در مقابل مشکلات وادار می کند و می گوید که ما نمی توان یم یک عضو فعال از جامعه بشری باشیم و آن ها که به جای رسیده اند گر چند بدون اخلاق برتر

است. پرداختن به همه آنها کار است که یک کار تحقیقی ادبی و روانشناختی می خواهد که از حوصله این نوشتار خارج است که چند نمونه آن را بیان می دارم و کوشش می نمایم تا معادل مثبت آن را نیز ارایه دهیم و از شما تقاضا نمایم که از این به بعد از این ها در گفتگوهای خویش استفاده نماید.

پاهایت را به اندازه گلیم پدرت دراز کن . ( برای انسان مرزی وجود ندارد)

زن جفا و سگ وفا بود. ( زن سازنده تمدن است )

به سویچ های بالا دست زن. ( با بال های اندیشه به آسمان پرواز کن . )  
شوله (نوع غدایی برنجی ) ات را بخور و پرده ات را بکن . ( در مقابل مردم باید احساس مسولیت کرد.)

بعد آب رفتن، بیل به دست نگیر. ( با همت مقابل طوفان بی ایست.)

افغانستان، سوته مسلمان. (با عشق دنیا عوض می شود.)

در جای که موسفیدان است خورد ها را صبر است. ( اندیشه مرز ندارد.)

## نظام آموزش:

زمان که از آموزش سخن به میان می آید بدون شک ما از آن منظور روانشناختی داریم که آموزش یعنی تغیر بالقوه و بالفعل در رفتار و اندیشه یک فرد است. اما تصور عامه این است که آموزش یعنی انتقال داده و اطلاعات است که یک تصور اشتباه است و اغلب برنامه ریزان کشور ما چنین تصویری از آموزش دارند و نظام آموزشی ما با این نوع نگرش شکل گرفته است. اگر به نظام آموزشی کوبا در دهه هفتاد و هشتاد توجه کنید آنان بر علاوه که باسوادی را ترویج می کردند؛ به آنان باور ها و اندیشه های که به آنان می آموخت که ملت کوبا می تواند در جهان عالی باشد را نیز می آموزاند. در حال که نظام آموزشی ما یک نظام آموزشی خنثی است در آغازین روز وارد شدن یک شاگرد به مکتب تدریس می شود. از زن یک چهره نا توان می سازد. از جوان یک چهره که باید به سنت ها غیر عقلانی باید احترام نماید داده می شود.

دانشگاه ها ما از آن بدتر است، انسان میان سنین ۱۹-۲۴ از نگاه روانی در دوره شکل گیری شخصیت است که این شخصیت او با او برای همیشه خواهد بود. استادان با دانشجویان رویه نیک ندارد و همیشه سعی استادان براین است که به شخصیت آنان لطمه وارد کنند. این



رفتار و بد اخلاقی های استادان به دانشجویان عقده روانی ایجاد می کند که باز همین کشور را به نابودی خواهند کشاند . با حساسیت این دوره رشد روانشناختی انسان باید نهایت نسبت به او احترام گذاشت و او را به عنوان یک فرد و انسان قابل قدر ، قدر کرد. در این دوره از ه مه بیشتر نیازمند عشق است و این عشق بی آلایش است که می تواند از یک دانشجو معمولی یک مبارزه راه آزادی و کمال بسازد، و او را سالک راه انقلاب و تغیر بگرداند.

دانشگاه ها ما سر دشمنی با تفکر انتقادی را به خود گرفته اند. این هم ناشی از عدم توانایی استادان دانشگاه های ماست . به گونه مثال در تمام دانشگاه ها خارجی که شامل اروپا و امریکا شامل قسمتی از آسیا و افریقا را نیز می شود؛ مضمون به نام تفکر انتقادی و منطق جدید تدریس می شود. این سیاست علمی در پویای نظام آموزشی آنان نقش اساسی دارد و خلاقیت های زیادی را باعث می شود. این امر در دانشگاه های افغانستان به چشم نمی خورد و ما مسولیم تا دولت را وادار کنیم که در قسمت گنجاندن مضمون تفکر انتقای در دانشگاه های اقدام نمایند . آیا شما به این قانع هستید؟ می خواهید که ما باز هم مردمی پویا نباشیم؟

جایزه نوبل: این جایزه به کسانی از طرف کمیته نوبل سوئیس داده می شود که در عرصه علوم چون: کیمیا، فزیک، اقتصاد و زیست شناسی... تحقیقاتی انجام داده باشد و یاهم تلاش جهت صلح جهانی و کشوری نموده باشد. یک بخش آن هم مربوط به نویسندگان و شعراست که تولیدات جدید هنری و ادبی داشته باشد که در آن به مشکلات بشری توجه شده باشد، اختصاص دارد. این جایزه از سال ۱۹۰۱م به دانشمندان مختلف اعطا می شد که در مجموع تا به حال نزدیک به هزار تن می رسد. با این حال شاید یک پدیده که مسلمانان نتوانسته به آن دست یابد و جود نوع تبعیض بلوکی باشد، اما این نمی تواند به آن حد باشد که در میان آنان فقط چند تن باشد که عبارت از الزوایر مصری، عبدالسلام پاکستانی، شرین عبادی ایرانی و غیره است. از افغانستان در میان آنان به هیچ عنوان به چشم نمی خورد و این از تغییر در کشور صحبت می کند که ما باید در جهت آن تلاش نمایم. فکر نمی کنید که دیگر بس است و باید ملت باشیم که شعار ما خدمت به بشریت باشد و تکامل معنوی بشر آرمان باشد؟ ما می توانیم انسان های را تقدیم جهان کنیم که در سخت ترین مواقع پاسخ گوی نیازهای معنوی و فکری آنان باشد. چرا ما نباید نتوانیم مگر ما عضوی کم

داریم؟! غیرت ما کجاست، غیرت در کشتن نیست غیرت واقعی در زندگی دادن است.

رسالت هنر: از مسایل دیگر که ما به آن دچار هستیم و آن نفوذ تفکر هنر برای هنر و شعر برای شعر و ادبیات برای ادبیات است. یک سوال که من همیشه از خود داشتم این است که چرا روشنفکران ما نتوانسته اند توده ها را هدایت کنند. چرا با زبان آنان با این همه دانایی نا آشنا بوده اند. مردم نمی دانستند که آنان از چه سخن می گوید، به همین دلیل سر مخالفت با آنان را می گذاشت. دلیل آن این بوده که روشنفکر شاعر ما شعر برای خودشان سروده است و هنر را برای هنر مند به کار برده است. شعرهای که میان مردم ما به عنوان هدایت کننده ناخود آگاه شان مطرح است، بقایای شعرای است که شعر را برای مردم سروده اند. به آن این مطرح نبوده چگونه ها را اصل بداند بلکه چه ها را توجه می نموده اند. ما امروز هم همین نوع تفکر را تجربه می کنیم و می بینیم که میان موضوع و فاعل چقدر فاصله است و تا زمانی که این فاصله است، آنان در عملیات خود ناکام اند. رسالت مندی هنر می تواند در تکامل توده ی ما کمک شایانی نماید و این سد ها را بشکناند. ما باید بدانیم که به مردم می نویسیم و به مردم سخن می گویم. حال باید به زبان خودشان سراغ تغیر شان برویم و نه ما

همان سرنوشت شوم قبل از خود ما را خواهند داشت. این نهایت کوته فکری است که از تجربه آنان پند نگیریم و یک اشتباه را دو بار تکرار کنیم.

هنرمند ما چه شاعر و چه نویسنده ما می تواند اشک معشوقه اش را به تمام معنی ببیند و آنر چنان توصیف کند که ما در شگفت خواهیم شد و به او صد آفرین نثار خواهیم کرد و بعضی اوقات به گریه خواهیم افتاد. اما آنان نمی توانند اشک یتیمان که در جهان بی پدر اند و مادران که نمی دانند پسر بی پدرش را چگونه بزرگ کند؛ را نمی بینند. آنان از افتادن یک برگ از درخت می تواند ده ها شعر بسراید و اما از بی نوایان که شب را در زیر آسمان می گذرانند و آن هم شب های زمستان بی خبر است. و آنان چون برگ درخت از دست سرما می میرد. آنان قاتلین واقعی بشری است، زیرا آنان هستند که به مردم غم و اندوه را که روح را فلج میکند القا می کنند. آنان هستند که عشق را ناکام می سازند. آنان هستند که به ما می گویند که شما نمی توانید. شما می توانید این امر از متن شعر و داستان و سایر نوشته های آنان بیابید. آیا شما می خواهید که هنرستان قاتل باشد؟ نه!

## اقتصاد:

با یک نظر می توان از اقتصاد یک تعریف قابل قبول نزد خود داشت که همیشه معیار قضاوت ما در مورد مسایل اقتصادی خواهد بود. اقتصاد به تمام داشته های مادی و رفاهی که مورد استفاده انسانها قرار گرفته اطلاق می شود بنا بر این ما در اقتصاد یا داشته مادی داری م و یا هم رفاهی که رفاهی ناشی از منابع مادی است و بعضی وقت ها هم معکوس آن. زمان ما می توانیم اقتصاد کشور خود را به بررسی بگیریم که این دو مورد را در آن به بحث و مذاقه قرار دهیم.

معادن: در افغانستان دارای ۴۰۰ نوع معدن است که بعضی آنها به قدر ارزشمند است که می تواند در رشد اقتصادی مردم ما جایگاه بلند داشته باشد به گونه مثال مس و عینک لوگر و یا هم آهن حاجی گگ بامیان. با وجود این همه معادن ما استفاده نتوانسته ایم تا آنرا در جهت رفاهی مردم خویش استفاده نمایم؛ تا که فقر از جامعه ما و جامعه بشری رخت بر بندد. تا هنوز ما شاهد استخراج هیچ یک از داشته های زیر زمینی خود نبوده ایم و ما از کجا باید گلایه کنیم ؟ از خود ما.

ما با ۲۰ میلیون/انسانهای زیر خط فقر : در آمار جدید کشور افغانستان داری ۲۰ میلیون گرسنه است. به این معنی که از نفوس ۲۸ میلیونی ما

بیست میلیون ما زیر خط فقر زندگی می کند . این آمار سرسام آور در هیچ جای جهان به چشم نمی خورد ، این موضوع بیان گر یک وضعیت نهایت بد اقتصادی افغانستان است . در این میان ۷.۴ میلیون دیگر زیر خط گرسنگی اند و شب روز خود را به گرسنگی می گزراند و این گرسنه گان به ما ها صدا می زند که چه باید کرد؟ پژواگ آنان چنان طنین انداز است که از شنیدن آنها شوک محکم می خوریم . این جا ما شاهد رشد اقتصادی یک میلیونی هستیم که تمام ثروت و قدرت در دست آنان است . و برعکس بقیه مردم ما یا فقیر اند و یا گرسنه . آنان هر لحظه ثروت مند تر می شوند و اینان هر دم فقیر و فقیر تر می شوند. این حالت چقدر رقت انگیز است و به حال این مردم بیچاره کی باید کاری کند؟ اقتصاد کشور ما بی اخلاق شده و این زهر قاتل ایست که همه چیز را در جهان به باد نابودی کشانده سیاست را، هنر را ... برای تغییر این وضع چه باید کرد؟ مسولیت کیست که باید اقدام کند . نمی دانم صدای گرسنه گان که در کنار جاده ها جان می دهند را آنان می شنوند و یا نه.

## افغانسلتي کشور استهلاکی :

در افغانستان همه چیز ورداتی است ، و همه چیز را وارد می کند . در اقتصاد رابطه های اقتصادی یا تولیدی است و یا هم استهلاکی است و یا هم هردو تا آن . افغانستان یک کشور استهلاکی و مصرفی است که اقتصاد آن را این نوع را بطه تعریف می کند . توجه کنید که لباس ما که به آن به خود می بالیم ساخته ما نیست بلکه ما مصرف کننده آن هستیم . کفش های ما ساخته خو ما نیست بلکه ما از دست زنج دیگران بدون کدام اندیشه ای و دغدغه ی آن را استفاده می کنیم . وسایل خانه شما، وسایل دفتر های دولتی ما که نماد مردم و کشور ماست نیز وارد شده خارج است . همه جا ما از دیگران تا از خود . صادرات و واردات ما به کشور همسایه ایران در سال ۱۳۸۹هـ.ش قرار ذیر است . واردات ما به یک میلیارد دالر که معادل به چهل و هشت میلیارد افغانی می شود از کشور ایران است . و بر عکس صادرات ما به چهار صد و هفتاد میلی و افغانی است . که نشان می دهد صادرات ما ده در صد روابط اقتصادی ما را تشکیل می دهد . که در تجارت مواد خیلی ساده که مواد خام محسوب می شود قرار دارد، مانند قالین، میوه جات خشک و غیره.

## وابستگی اقتصادی:

همیشه رابطه های یک جانبه و یک طرفه مقبول زندگی شرافت م ندانه نیست. و به انسان خفت و بردگی بار می آورد و این مقوله در کشور ها هم صدق می کند. کشور های همسایه از این نقطه ضعف چندین بار استفاده و ما را مجبور به پذیرش بعض از خواسته های شان در سیاست خارجی کشور نموده اند. و گاهی هم سیاست خارجی ما را دچار اضطراب سیاسی نموده است که گاهی یکی را برادر و گاهی رقیب نامبخشودنی خوانده است. در همین اواخر حکومت ایران و پاکستان با بند کردن واردات به کشور حکومت را به خیلی از کار های عجیب واداشته است که همان مقوله بالا را تکرار کردند. این زندگی ما به همان زندگی شیر و روباه می ماند که اولی شکار می کند و دومی پس خورده آنرا با ترس و خفت استفاده می کند. دل شما می خواهد که ما زندگی روباه گونه داشته باشیم و یا هم زندگی شیر گونه که به دیگران هم همین نوع زندگی را بیاموزیم. ما باید برای همیشه از ساخته دیگران استفاده کنیم و یا هم فکری برای ای ن مشکل بکنیم؟ آیا به ما می آید که به لباس پوشیدن خود بچسبیم و هی به آن ببالیم در حال که خیرات دیگران باشد؟ شما چه فکر می کنید.



چرا ما چنین باشیم؟ علت این همه بد بختی ما در کجاست؟ چرا ما کشور چاپان همزمان استقلال نام نماد سیاسی خویش را گرفته ایم و آنان توانستند در مدت کم قدرت عظیم سیاسی و اقتصادی شوند و ما در حالت باشیم که هفت و نیم میلیون گرسنه داریم. اگر ما ادعا را بر این داشته باشیم که چاپان دارای زمینه اجتماعی و فرهنگی بود که او را به چنین درجه ای رساند، در اشتباه بوده ایم برای این که چاپان تا قرن بیستم در انزوای کامل به سر می برد و با خارجیانی که ما آنان را آورنده گان صنعت می دانیم آشنایی نداشته اند. در میان مردم آنها یک حس مخالفت با خارجیان وجود داشت که ممکن بود خارجی را به قتل برساند. از نگاه فرهنگی آنان همچنان در وضعیت نبود که بتواند آن همه تغیر را حل کند. دین کنفوسیوس و بودایی اساساً یک دین است که تاکید به حفظ سنت ها می نماید و این هم نتوانست سد راه آنان شود. چاپان توانست خود را صنعتی نماید و به عنوان یک قدرت اقتصادی و سیاسی در قرن بیستم بازی نماید. ما نمی خواهیم به درست بودن تمدن صنعتی اذعان نمایم. من به تمدن امروز انتقاد های زیاد روا می دارم. به نظر من چند دلیل در پس این کار نهفته است که از جمله می توان به علت عدم سهم فعال مردم در عرصه های سیاسی و اجتماعی است که در عرصه فرهنگی حضور شان خیلی کمرنگ به نظر می رسد. در آنجا

نخبه گان جامعه توانستند تغییرات و دگرگونی ها را توده ی و مردمی بسازند و در اینجا از سطح روشن اندیشان ما فراتر نرفت. شاید هم خود شان این امر را نخواستند و تصور داشتند که تغییر آوردن در دیدگاه مردم در آغاز اشتباه است و باید ما تغییرات را از راس هرم جامعه شروع نهیم و بعد با تغییر راس هرم ؛ تعاملات اجتماعی مردم را تغییر دهیم. امروز اگر ما سخن از انقلاب نرم و بزرگ به میان می آوریم می خواهیم این تغییرات توسط توده ها و مردم صورت گیرد ورنه ما به پیروزی نخواهیم رسید. علت دیگر در این امر که حکومت های ما ترقی نبوده اند و همیشه بقای خود را در فقر مردم و نادانی مردم دیده اند و در هیچ دوره بدون امان الله خان و داود خان شاهد برنامه های اقتصادی و نوسازی نیستیم. با این حال یا مردم تغییر بخواهند و یا هم دولت. که در افغانستان هر دو نخوانسته اند تغیی ر مثبت بیاورند. سوال که من از همه دوستان خود دارم این است که شما می خواهید این فاصله چند قرنی را چطور می خواهید پر کنید و می خواهید به اوج تعالی و تکامل برسید؟ چه الگوی ارایه باید داد تا ما بتوانیم به شهر آرمانی خود برسیم؟ دوستان ما همیشه ادعا دارند که ما شرایط را در نظر داشته باشیم و با شرایط به پیش برویم. اما تاریخ گواه است که تمام تغییرات بزرگ یک رویا بوده و یک اندیشه. در اول همه آن اهداف

و آرمانها نا ممکن بوده با در نظر داشت شرایط نمی توانسته به وجو  
 آید. مانند انقلاب امریکا که استقلال امریکا را منجر شد در آن جا پدر (   
 بنجامین فرانکلین ) در مقابل پسرش که سخت طرفدار شاه انگلستان  
 بود ( ویلیام فرانکلین ) ایستاد و به پیروزی رسید . شما تصور کنید که  
 حمایت از شاه به قدر بود که پدر در مقابل پسر ایستاد، ولی آنها پیروز  
 شدند. ما رویا را غیر ممکن انتخاب می کنیم ، ولی راهکار را می سنجیم  
 که ممکن گرداند. مانند همه تغییرات تاریخی دیگر.

## تغیر و راهکار تغییر

### نیاز به تغییر:

واژه تغییر زمانی در مواقع به کار برده می شود که ار حالت موجود ناراض ایم و در آن زمان است که تغییر برای ما ارزشمندی می یابد . تغییر را ما با دو مبنا داریم، یکی مبنایی غریزی و دیگری مبنای شناختی آن. تغییر با مبنایی غریزی زمانی مطرح می شود که یک موجودی مانند انسان و یا حیوان از روی فطرت خود، بدون دخالت اراده بنا بر علت های بیرونی و داخلی دست به تغییر      نهند. این تغییرخواه انسانی و یاحیوانی باشد، از اثر علت متغیر های محیط      ی در پیوند به خودش صورت می گیرد . مانند این که اگر شما پرنده ی را در معرض آتش قرار دهید از خود واکنش نشان می دهد و جایی خود را به شدت تغییر می دهد. که این واکنش از روی غریزه بوده و در آن درک و فهم پیش رفته و پیچیده وجود ندارد، بلکه غیر آگاهانه است . غریزه عامل ایست که برای حفظ حیات و بقا یک موجود زنده نهایت ارزشمند است و می توان او را عقل اولیه و محافظ اولیه دانست.

نوع دیگر تغییر شناخت گرایانه است، انسان ها با گذشت سال ها د سرت به تغییر شناختی زده اند و هر دمی که از تاریخ زندگی بشر می گذرد این نوع تغییر بیشتر اتفاق می افتد. همان شناخت و درک غریزی اجداد ما بود که دست به ساختن مغاره ها زدند، تا از حملات و یورش های حیوانات و حشی در امان باشند. اگر بخواهیم در یک جمله فلسفه بنویسم؛ این طوری خواهیم نوشت: اصل بقا و زندگی ما موجودات زنده، تغییر از حالت موجود ناگوار و ناهنجار به حالت مطلوب و هنجار است. شناخت انسان همیشه برای انسان جامعه و شهر آرمانی را نوید داده که همه مکاتب بشری چه فلسفی، ایدیولوژیکی، سیاسی و عقیدتی رسیدن به آن آرمان شهر را تغییر کامل و تکامل انسان دانسته است. این آرمان شهر برای هر زمان یک مقدار تغییر می کند و با شرایط که وجود دارد تعریف می شود. رسیدن به آن غایت نهایی که همان ایجاد آرمان شهر است (شهر عشق) کار خیلی بعیدی نیست. اما زندگی انسان ها در پرتو تغییر در مسیر آرمان شهر معنی دار می شود. این مسیر تغییر برای ما لذت بخش می باشد تا خود تغییر.

تغییر برای این مهم است که عامل حفظ حیات است و از سوی هم نوع لذت نامرئی در مسیر رسیدن به آن به ما خواهد پیوست. از یک نمونه طبیعت استفاده می کنیم چون همیشه طبیعت معلم خوبی برای انسان و

بشریت بوده است. آب همیشه آب است اما آب دریا و رودخانه با آب آبیگر و حوض با هم تفاوت فاحش دارد و این تفاوت از کجا ناشی می شود. این تفاوت از این جا ناشی که چون دریا همیشه خروشان و در حرکت است و این خودش تغییر است و از این جاست که اگر در دریا کثافات هم بریزید به پاکی آن تاثیر چندانی ندارد. اما حوض چون آب آن ساکن و بی جنب و جوش است و از این جاست که بعد از مدت آب آن گندیده خواهد شد. ملت که مانند دریا در تغییر نبود مانند حوض گندیده خواهد. برای این که ما بتوانیم یک زندگی پاک و عالی داشته باشیم دریا باشیم و اگر نه ما محکوم به گندیده شدن هستیم.

فرهنگ: مباحث این متن بیشتر جنبه کلی و جهانی دارد چون علم و در پهلوی آن فرهنگ (مکتوب و معنوی) به یک ملت و مرز خاص تعلق ندارد و بیشتر جنبه انسانی و جهانی دارد. از زمانی که فلسفه کاربردی علم و فلسفه فایده گرایی در اندیشه غربیان اصالت یافت و علم با آن مبنای هدف شناختی تغییر کرد و این تغییر در تمام عرضه به وجود آمد چه ادبیت و چه هنر.

بر مبنای هدف شناسی که فلسفه کاربردی و فایده گرای ارایه می دهد؛ علم زمانی در مسیر درست است و با آن علم حقیقی و واقعی اطلاق

می شود که که کاربرد و مورد استعمال در زندگی بشریت داشته باشد و ازسوی هم زمانی علم به معنی واقعی آن علم است که به انسان و جامعه بشری مفدیت داشته باشد و مفدیت هم به معنی رسانیدن به لذت و دوری از درد و الم است. از آن زمان که جامعه شناسی اگوست کنت به عنوان مکتب اثبات گرایان وارد عرصه علوم شد. دیگر علم در خدمت استعمار و استثمار قرار گرفت، تا بتواند جوامع مستعمره را با استفاده از علوم اجتماعی اداره نماید.

در قبل از اگوست کنت، جرمی بنتهام و یا هم فرانسیس بیکن، علم برای رسیدن به حقیقت و شناخت از حقایق بشری و هستی مورد تامل قرار می گرفت که در آن حد و مرزی قایل نبودند. نباید تصور کنید که من از نوع علم حقیقت گرایانه سخن می گویم که در قرون وسطی در اروپا وجود داشت. و تمام جنایات که بر علیه دانشمندان چون گالیله و گالیله به انجام رسیده را نا دیده انگارم. این نوع دیدگاه و جهان بینی نسبت به علم که افراطی بود باعث تولید نوع دیگر از نگرش شد که این هم به همان اندازه افراطی است. و اخلاق علمی و هدف شناسی علمی (حقیقت) را نفی کرد و تکتاز برای منفعت مادی قدم به میدان گذاشت. نگرش اول هدف شناسی و اخلاق اش را از مذهب به معنی انحصار گرایانه آن می گیرد، علم قبل از این که چیزی بگوید باید مذهب انحصار گرایانه

به آن اجازه می داد . مانند اتفاق که در قسمت قدامت اهرام به وجود آمد و شامپلیون فرانسوی مجبور شد تا برای گرفتن اجازه کار در اهرام وعده دهد که اگر یافته او خلاف گفته های دینی بود از بیان آن خود داری نماید.

باید گفت برای دریافت دیدگاه درست تر و حقیقی تر به نقد هر دو نوع نگرش پرداخت و اذعان نمود که هر دو گوشه از حقیقت را بیان داشته است. که با در کنار گذاشتن می توان به تصویر نسبی درست آن دست یافت. علم باید نافع باشد و برای کاربردی در حل مشکلات بشری به کار رود اما با دو قید و شرط که در حقیقت رفع نقد های آن است . اول این منفعت همگانی باشد و یا هم اگر شخصی بود شم ا تا آنجا حق دارید که به دیگران ضرر نرسانید . به گونه مثال شما حق ندارید برای دست یافتن به یک یافته و داده علمی انسان را قربانی کنید . دوم فایده گرایی به معنی غایت لذت نباشد بلکه به معنی سعادت بشری باشد.

هر چیز به صورت عموم و خصوص دارای رسالت است که باید بدان جهت سیر نماید. رسالت عام علم همان کشف حقیقت و ایجاد شناخت که باعث تغیر در زندگی انسان در جهت سعادت همگانی شود . دوم رسالت خاص است. رسالت خاص امروز علوم محو فقر و جهالت است .



علوم همه باید دست به دست هم دهند تا فقر را که بدترین پدیده بشری امروز است را از می ان بر دارد . فقر به دو مفهوم نیازمندی و گرسنگی به کار می رود که در قبل به آن اشارات صورت گرفت.

زیست شناسی ( بیولوژی) : در این علم به جای مطالعه خشک و بی جهت حیوان و نبات به بررسی این مطلب پردازیم که چه جا گزین برای گرسنگی ارایه دهیم. امروز در روش شناسی و هدف شناسی این علم به الگو بوربنگ دانشمند آمریکای از همه وقت بیشتر نیاز داریم ، تا به کارلوس لینه که به طبقه بندی پرداخت . بوربنگ از خار زقوم که زشت ترین نبات است به اثر تحقیقات اش، لذیذ ترین غذا را خلق کند . او با ایجاد تغیر در ساختار جنیتیکی خار زقوم ، در ساختما ن و ترکیب خار تغیرات زیاد را وارد نماید و خار آن را نابود سازد . این کار او باعث نجات جان صدها تن شد که ممکن بود بر اثر گرسنگی جان دهند . آیا امروز به یک زیست شناس چون بور بنگ نیاز داریم و یا باز هم به همان رسم گذشته زندگی دانشمندانه داشته باشیم؟

علوم انسانی و اجتماعی : در عرصه های علوم چون انسان شناسی و روانشناسی چه مفاهیم مورد نیاز ماست . آیا ما نیاز مند نیستیم تا با استفاده از این دو رشته علمی دست به یافتن راه حل شویم که دیگر

انسان نگران و مضطرب نشود . امروز خشونت باید با روانشناسی از صحنه زندگی انسانها رخت بر بندد . روانشناسی به کمک انسانشناسی مساله خشونت را تحلیل نماید و با درک علت آن دست به نابودی آن بزند. خشونت از همه بیشتر، امروز برای بشریت مشکل ساز است.

ادبیات: از ادبیات امروز ما به عنوان قدرت بزرگ فرهنگی و گاهی هم تمدنی یاد می کنیم؛ در مسیر که قرار داریم درست است و یاخیر؟ آیا پسامدرن ادبی که هر نوع ارزش و ساختار را می شکند را می شود قبول کرد و قبول کردن و نکردن آن به زندگی بشری چه مقدار تاثیر گذار است. به ادبیات که در کل می توان به آن هنر نیز گفت آیا باید هدف مند باشد و یا هم بی هدف و هر چه که در مسیر آن قرار گرفت خوش آمد.

ادبیات و هنر نیازمند به هدف است و هدف جزء از هنر است. تنها ابراز خلاقیت نیست. بلکه ابراز حقیقت و احساس انسانی است، که هدف آن جلوگیری از انجام و ادامه یک کار و کنش آزار دهنده است . سعادت بشری تفسیرش در هنر و ادبیات است تا فلسفه . فلسفه برای سعادت بشریت ماهیت آرمانی می بخشد و اما هنر ماهیت وجودی به آن می افزاید . به هست ها و نیست ها توجه دارد، از این

منظر می خواهد به باید ها و نباید ها انسان را سوق دهد . هنر مند بیشتر توانایی حرکت دادن توده ها و مردم را دارد یا یک فلیسوف . چون فلسفه با منطق و عقل موضوع را ارایه می دهد و اما هنر با احساس و ظرافت که توام با هارمونیک است و توده ها هم با این زبان آشنایی دارند، مردم را به حرکت وادار می کند . خیلی از فلیسوفان از دوری و جدایی انسان از خدا سخن گفته است که به خیلی از ما انسان ها قابل درک نیست ولی مولوی دریک شعر این موضوع را چه زیبا و جذاب بیان کرده است ( بشنو از نی چو حکایت می کند = از جدایی ها شکایت می کند ). این نوع بیان و یا زبان ابراز برای همه انسانها قابل فهم است. از سوی هم عامل کنش و واکنش انسان هم هست.

بدون این مفهوم ادبیات باید سخن گوی جهان باشد و از وضع موجود به کنشگران زنگ خطر بدهد . هنر شناخت فطری از این جهان را به دیگران ارایه نماید . هنر باید از فقر که در جهان نسبت به هر زمانی دیگر بیداد دارد سخن بگوید. هنر را به بیان خاص امروز این طوری می توان گفت: هنر گلوئی فقر است احساس غیر انسانی را به عشق انسانی مبدل نماید ورنه هیچ نظام فکری و فلسفی قادر به تغیر آن نخواهد بود.

سیاسی: بلبر شمردن موارد قبلی در مورد سیاست عملی و ساست انحرافی امروز ما نباید دست به تغییر به مفهوم انقلاب جهانی بزنیم . اجتماع ما و جامعه جهانی را می تواند یک جامعه درست و کامل تلقی کرد؟ در جامعه جهانی امروز اخلاق انسانی که هدایت گر بی تعصب بشری بود وجود دارد؟ جامعه بی دین مشکل ساز شاید نباشد چون اخلاق که هسته دین است در آن وجود دارد و نقش نیک خواهد داشت. اما اگر اخلاق نباشد دیگر دین همه وجود نخواهد داشت . چون هسته دین و جوهره واقعی آن اخلاقیات است . تا احکام. باز گردانیدن اخلاق در جامعه وظیفه همه ماست و ما باید مسولیت هفت میلیارد انسان را به دوش کشیم.

سیاست امروز یک سیاست غیر اخلاقی ماکیاولی است، تا یک سیاست انسانی- خدایی. ماکیاول همه چیز را به شاه و سیاست روا میداند : تظاهر، مکر، فریب، دروغ، حيله و نیرنگ . انسان کشی... به نظر شما می شود با این اسباب به سعادت بشری دست یافت؟

سیاست به عنوان علم هم امروز به یک مشت داده های که باید حفظ شود تبدیل شده و این از پویای آن کاسته است . دیگر ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم که همه تغییرات را علمی به وجود آوریم چون در آن

علم به مفهوم کاربردی آن نیست . فقط برای وظیفه و کار است که خیلی ها به زندگی اجتماعی و انسانی ما رابطه ندارد . در سیاست علمی باید شاهد ارایه راه حلی برای ایجاد توسعه و ترقی باشیم و برای ما تکامل سیاسی آموزش داده شود تا تکریم سیاسی که از سر ترس و تسلیم به جبر باشد.

### جوان کیست؟

سخن گفتن از جوان همان قدر مسرت بخش است که یک مبارز در تمام زندگی اش برای هدفش مبارزه می کند و لذت درونی و معنوی احساس می کند . نوشتن در باره جوان به همان اندازه که ساده است مشکل هم است . بخاطر این که مشخص نمودن خط فاصل بین جوان و دیگران کار مشکل است.

زمانی می توانیم در رابطه با یک پدیده درست بی اندیشیم که کار کرد او را بهتر درک نمایم . ما زمانی از جوان درک خوب و کامل خواهیم داشت که از کارکرد آن اطلاع داشته باشیم . و یا به عبارت دیگر از نقش وی در تاریخ و جامعه آگاه باشیم . جوان را در هر جای که تغیر و انقلاب بوده می توان پیدا نمود و یا می توان ادعا کرد که جوان یعنی

انقلاب. اما مگر انقلاب فرانسه را همین جوانان نبودند که با دادن جان خود شان (سی و شش قربانی) رژیم را تغییر دادند. آنان دانش آموزان مکتب بودند و ولی در وجود شان عشق به مردم و انسان وجود داشت و با عشق توانستند این تغییر را به وجود آورند. به یاد داشته باشیم که همیشه تغییر با دادن قربانی به وجود آمده نه به ریختن خون دیگران. تلاش و احساس انقلابی همان جوانان بودند که امروز اروپا شاهد همین اندازه شکوه و قدرت است. تصور نباید که کرد که نتیجه قدرت‌مندان است که همیشه آنان مخالف تغییرات بوده‌اند.

در هر کشور حدود ۶۰٪ جمعیت آن را جوانان تشکیل می‌دهند. در انتخابات در کشور های جهان سوم رای همین جوانان بالای نتیجه انتخابات تاثیر دارد. چون اقشار دیگر یا به این مسایل اهمیت نمی‌دهند و یا هم اگر شرکت می‌کند تعداد شان اندک است. بنا بر این یک ریس جمهور می‌تواند با یک رای جوان به پیروزی برسد و یا هم آن مقام را از دست بدهد. موید این گفته ما جامعه شناسی جوانان است که با مطالعه آن به آن پی خواهیم برد.

جوانان را نمی‌توان از نگاه سنی جوان دانست. چون بسا جوان اند که از نگاه سنی پیر اند و بسا جوانان اند که دارای تفکر کهنه اند. درست به

نظر نمی آید که ما سن را برای جوان بودن معیار قضاوت قرار دهیم ، بلکه باید اندیشه و تفکر را معیار قرار داد و به هر که دارای اندیشه نو برای جهان و کشورش است جوان لقب داد. معیار برای داوری و دسته بندی آنها تفاوت احساس و تفکر است.

پایه و اساس کار های بزرگ توسط جوانان گذاشته شده و می شود. آیا مگر هسته حزب جنگ و یا به عبارت دیگر مشروطه خواهان افغانستان که شامل امان الله خان، محمود طرزی، عبدالهادی داوی... توسط جوانان ایجاد نشد؟ که ه مه جوان بودند. و در میان شان نصرالله خان هم وجود داشت که کم دیدگاه محافظه کارانه داشت . آنان در حقیقت تهداب نظام بزرگ جدید را در دوران جوانی خود گذاشتند. جوان توانای های ذهنی و روانی دارد که پیران ندارند . البته پیران توانا کسانی اند که در جوانی جوان اندیشیده اند و مبارز بوده اند .

کار های بزرگ فن آوری توسط جوانان انجام شده که نمونه طراح سایت اجتماعی و انقلابی (**Facebook**) است، که یک جوان می باشد . جوان چون توماس الوادیسون با تمام مشکلات فقر و بی نوایی مبارزه می کند تا خدمتی به بشریت انجام دهد . در راه هدفش حتی شنوایی یک گوش خود را هم از دست می دهد . فداکاری به این بزرگی را از هیچ کس

نمی توان انتظار داشت. او با بیش از دو هزار اختراع به خصوص برق و گرامافون خدمت بزرگ را انجام داد. آنان برای خود تلاش می کند. انسان های بزرگ در جوانی رویاهای بزرگ داشته اند و برای آن رویای خود زندگی کردند.

شاعر توانایی که احساس هر انسان را بر می انگیزد فروغ فرخزاد که در سن جوانی سی و سه سالگی جهان را به اثر حادثه ترافیکی وداع گفت؛ در جوانی چهار اثر جاویدان خود را خلق نمود که از احساس پاک و صادقانه او سرچشمه می گیرد. او را در جنبش فیمینیسم ایران می توان طلایه نام نهاد و او بود که شجاعانه در مقابل سنت های مخالف انسانیت و اسلام مبارزه کرد. جوان این است. جوان دردمند است، چون بزرگ می اندیشند و مصمم هستند. جوانان دیروز، امروز و فردا ی جامعه اند.

منادیان انسانیت و حقیقت جوانان بوده اند که آنان سزوا ر جوان گفتن اند. علی جوان است که از آغاز هجرت پیامبر بیست و سه سال داشت و اوست که بی باکانه و عاشقانه در راه پیامبر مبارزه می کند.

بودا جوان بیست و نوه ساله است که با دیدن چهار نوع درد انسانی روانه جنگل می شود. برای یک شاهزاده خیلی سخت است که یک



پادشاهی را ترک کند ، امروز کسی حاضر نیست که از صد روپیه اش بگذرد. می خواهد برای این درد ها علاج پیدا کند . او تمام عمر خود را برای رهایی از رنج انسان قربان کرد تا این که به نیروانا رسید.

تاریخ سراسر گواه و شاهد جوانان است که مسیر تاریخ را با دستان فولادین خود تغییر داده است . و سخن گفتن از آنان در این نوشتار کوچک نمی گنجد. شما در هر صفحه تاریخ تغییر به واژه جوان بر خورد می نماید. که نشان گر نقش جوان است و جوان را به ما معرفی می کند.

اگر فردایی در انتظار است آن هم مملو از تعالی و تکامل ، باغبان آن باغستان جوانان خواهند بود. فردایی که ارزش بودن را تا نبودن دارد با دست جوانان خلق خواهد شد . جوانان با اعتماد ترین طبقه برای هر زمان بوده چون آنان دارای روح پاک اند . آنان به روش سنتی آشنا نیست به گونه مثال جوانان کمتر رشوه می گیرند چون بلد نیستند و هم چنان بی آلاش اند . وجود آنان عشق است، عشق به انسان ، عشق به هستی، عشق به خدا.

سوال اساسی یک جوان انسانی اندیش این است که چه باید کرد تا این کشور را از این موقعیت نامطلوب بیرون کرد . این سوال از یک طف

مهم و از سوی هم بیسار دشوار برای من دشوار ترین سوال زندگی من بوده و است و هنوز هم دارم به این فکر می کنم که چه باید کرد؟ در مورد مشکلات و مسایل افغانستان راه حل های متفاوت وجود دارد . و هر کس که به این کشور اندیشیده راه حل به آن ارایه داده است . در آغاز می خواهم به دوستان خود این را صادقانه بگویم که آنان توانا اند و این توانایی به آنان مسولیت خلق نموده است . جوانان ما می تواند به هر هنر و تخصص که دارند به این مردم خدمت کند و مهم نیست که ما چگونه خدمت را انجام می دهیم، این مهم است که با عشق و با حقیقت باشد . همیشه برای خود ما وقت است ولی برای خدمت به بشریت و مردم همین وقت را داریم که در حال گذر است و باید عجله کرد. تجربه چند دهه قبل ما با افتخارات و تجربه های تلخ معجون است. زندگی به انسان آموخته که همیشه نقشه راه را داشته باشید و وسایل که مورد استعمال شما قرار می گیرد تعریف نماید . به قول آخرین جمله آلبرت انشتین؛ تخیل شاهراه رسیدن به حقیقت است . برای این که از کار خود نتایج به دست آوریم باید به اصول پایبند باشیم.

اصل اول برای یک مبارز این است که برای حقیقت مبارزه باید کرد و مبارزه بدون حقیقت معنی واقعی خود را از دست می دهد . زندگی

سزوار آنست که برای حقیقت باشد و همیشه به دنبال حقیقت باشیم و حقیقت قدم به قدم به ما رخ نمایان خواهد کرد. تاریخ به عنوان محک آزمایش و سنجش اعمال بشری این را پژوهاک می دهد که هر آن چه خلاف حقیقت بوده نابوده شده است، و حقیقت جاویدان است . خدا حقیقت است پس با خدا باشید و با انسانها که او خیلی دوستش دارد خدمت کنید.

اصل دوم عشق است و در مبارزه اجتماعی عشق انسانی اصالت دارد و بنا براین ما مخالف تما آنچه هستیم که در مقابل عشق قرار می گیرد و آن عبارت اند از خشم ، نفرت، کینه، خشونت و عدوات . درافغانستان چیزی که بیشتر پیدا می شود، همان نفرت است. مبارزه زمان مهم است که در آن اساس عشق با شد و با خود انسان نباید مبارزه کرد بلکه با شیطان وجودش، با اهریمن وجوش، با من منش پیکار نمود. ما برای این که با عشق به انسانهای دیگر و هموطنان دیگر پیوند خورده ایم و بنا بر عشق که نسبت به آنها در وجود ما داریم به مبارزه می پردازیم . جوهره ما عشق است و ما از ذات خدا مشتق شده ایم این را همه ادیان گفته اند و اسلام (نفخته فیه من روحی ) نیز آنرا بیان داشته است . خدا عشق است. در عشق همه چیز معنی می یابد زندگی شما، مبارزه شما و تلاش شما. عشق به معنی خیلی مقدس آن است نه مفهوم جنسی آن

که مروج عام شده است. عشق می تواند همه را مسخر سازد چون هیچ ماده اولی هستی عشق است و هیچ چیز خلاف ماهیت خود نمی تواند واکنش نشان دهد.

اصل سوم تبانی با حق حیات است. این حق است که خداوند ج به انسان و سایر موجودات داده و حتی حق نداریم که حیات خود را سلب نمایم چه برسد به این که ما حق حیات دیگران را از آنها بگیریم. همه چیز در جهان بعد از انسان ارزش دارد و همه چیز برای انسان است و نمی توانیم به بهانه نجات بشر، عدالت و سایر مفاهیم زندگی و حیات کسی را بگیریم. مبارز برای حیات بخشی می رزمند نه برای انسان کشی. در رسم ما کشتن نیست و نباید تصور کرد که در راه هدف از همه چیز استفاده کرد. هدف نیک و انسانی وسایل و راهکار نیک و انسانی می خواهد. شما می خواهید که به لبان انسان خنده بیاورید پس چرا خشونت و کشتن؟

این اصول اولیه است که همه انسانها می توانند با اندک تعمق و درد و دردمندی به دست آورند به آن برسند. این اصول به فطرت ما چنان سازگار است و جزء از هستی ماست که ما آنرا مانند نفس کشیدن می شماریم. حقیقت این اصول مانند آفتاب است.

حال می خواهیم به راه حل که تا ما به آن حالا دست یافته ایم و ادعا نمی کنیم همین درست است و ممکن است با گذشت زمان ویرایش ها در آن به وجود آید و یا هم دوستان دیگر ما به آن تعدیلات معقول را ایجاد نمایند. سعی بر این است که همه بتوانند در این مبارزه نقش داشته باشند همه کس که اراده کند . ما متوجه این امر هستیم که همیشه راهکار های پیروز بوده اند ؛ که کمال سادگی را داشته اند و در آن هزینه های بالای میلونی نیاز نیست، چیزی که نیاز است عشق و امید . عشق به سطح تحصیلی شما، شغل شما، و نژاد شما توجه ندارد به نیت درونی و عشق شما به انسان توجه دارد.

در این راه همیشه ملت ها و مردم تاریخ ساز بوده اند تا دولت های آنها و این را باید بدانیم که دولت به فکر بقا خودش است تا به فکر مردم که در قلمرو آن زندگی می کند و هیچ کار را از روی عشق انجام نمی دهد، حتی اگر کاری هم به نام مردم می کند ناشی از ترس از دست دادن حمایت مردم است نه چیزی دیگر . همیشه تصمیم نهایی به مردم است که چه را انتخاب می کند همین وضع موجود را و یا هم تلاش برای وضع مطلوب را و حالا اراده مردم است که برای یک آغاز نو باید تلاش کنند . و یا با همین وضع که در آغاز بررسی نمودیم زندگی کرد و به نسل های بعدی خود چشم بدوزیم که به

مانفرین کنند. اراده یک شهروند توانا می‌تواند یک اجتماع را دارد و تاریخ پژواک می‌دهد و صدا می‌زند که تو می‌توانی و تو پیروز می‌شوی! این همه تاریخ است و این ایمان تایخی است که ملتی به آن دست یافته سرنوشت آن تغییر کرده و دیگر آن ملت قبلی نبوده است.

### مبارزه با بی‌سوادی

جهل همیشه دشمن دیرینه بشریت بوده و جوامع انسانی را به تباهی کشانده است. ملتی اگر بلسواد می‌شود مانند این است که این ملت از زندگی در تائیکی شب به در آمده و حالا در روشنایی روز زندگی می‌کند. شما طرفدار روشنایی هستید، پس چرا همه به سرم خود مان این روشنایی را وارد زندگی خود و مردم خود نسازیم؟ در یافتیم که ملت های قدرت مند گرچند غیر اخلاقی در صدی بالایی باسواد دارند و این عامل موفقیت آنهاست. ایمان داشته باشید که شما توانای انجام دادن و پیروز شدن را دارا هستید. برای پیروز شدن اراده لازم است، پیر و جوان اراده کند تا این راه را به پیروزی برساند و این کار نیازمند تلاش پیگیر است که از هر انسان بر می‌آید. ملت کوبا چطور با سواد شد؟ می‌دانید که با پول و بودجه سازمان ملل متحد این کار نشد چون در

آن عشق وجود نداشت و با دستان هزاران شهروند و جوان آن کشور که همه انرژی بود برای آرمان انقلابی و پیروزی. آنها ماه ها از خانه و کاشانه شان دور بودند شما می توانید این موضوع را در کتاب *فرزند/انقلاب کوبا، مبارزه بایی سوادی* نوشته جاناتان کازل بخوانید. این کشور تا زمانی ساخته نخواهد که مردم آن منتظر بیگانه ی باشد تا بیاید ما را باسواد بسازد. این را ما در طول تاریخ خود در یافته ایم آنان هرگز نتوانستند. دولت داران کشور و یا هیچ سازمان دیگر قادر به این کار نیستند مگر خود ما این را همه کسانی که در این راه کار می کنند باید بدانند و این کار نیاز به عشق و صداقت دارد نه پول.

ما امید داریم، که حتی ثروتمند ترین افراد جامعه ما هم احساس این را پیدا کنند که باید از پول خویش با عشق ب رای آبادانی این کشور استفاده نمایند. امید داریم که روز های سخت یک دهقان ما را که به اثر خشکسالی به او دست داده را درک کند . امید داریم که شب های گرسنگی یک کارگر ما را درک کند . این امید ما به زودی به حقیقت مبدل خواهد شد چون ما این را از عمق وجود خود می خواهیم.

خواهرم!

برادرم!

تو در عین بلایی و در این روز های تو؛ شعر مولوی بلخ درست مصداق دارد. ( ترسیدن ما از بیم بلا بود = اکنون زچه ترسیم که در عین بلایم ) ترس برای این نداشته باشی چون تو بلا را می شناسی و از قدرت او و از توانایی او آگاهی داری . با اراده آهنین و عشق به هدف تو می توانی آنان را نابود کنی . برای این ایمان تاریخی خود را به این کار با آگاهی یکجا کنیم به این سخنرانی فیدل کاسترو دقت کنید ( خلق کوبا تصمیم به پیکار با بی سوادی را گرفته است، با این هدف که در ظرف یکسال تمامی افراد مملکت قادر به خواندن و نوشتن گردند . برای این کار سازمان معلمین، دانش آموزان، گارگران و در حقیقت تمام مردم خود را آماده می سازند و در نتیجه کوبا اولین کشور امریکای لاتین خواهد بود که چند ماه دیگر با سر بلندی ادعا خواهد کرد که یک نفر بی سواد در آن یافت نمی شود . ) این سخنرانی کوتاه وی در سازمان ملل چنان اراده محکم ملت کوبا را به نمایش گذاشت که یونسکو از دست آورد کوبا در شگفت و شرم بود . زمانی که ملتی تصمیم می گیرد همه هستی و جهان برای تحقق اراده او از جانب خداوند <sup>ج</sup> مامور است تا دست به دست هم داده در راه رسیدن به آن هدف او را یاری کند .

من ایمان دارم که زمانی که ما اراده کنیم پیروز خواهیم شد . این ناممکن ها همیشه با تلاش و مبارزه ممکن خواهد کرد . ملت با سواد



توانانی همه کار را دارد؛ می تواند مخترع باشد، می تواند مکتشف باشد. اما پایه این همه کار سواد است. به هر شهروند ما فرض تاریخی و اخلاقی اوست که در قسمت با سواد کردن دیگر شهروندان مبارزه نماید.

ما در خانواده جهانی مسولیم، ما باید از این به بعد سهم خود حیاتی خود را ادا نمایم. ما باید دیگر به عنوان ملت نیازمند محسوب نشویم، بلکه با تمام وجود جهانیان ما را مردم آگاه و توانا در سرنوشت خود و دیگران بشناسند. در جهان ملت زیادی هستند که بی سوادی در آن زیاد است، برای این کمک در باسوادی جهانی نمایم از خود شروع می نمایم و این به معنی این است که تعالی هر فرد در تعالی اجتماع و تعالی هر اجتماع در تعالی کل بشریت نقش مثبت دارد. صداقت شرط پیروزی است و تا زمان یک نهضت پیروز است که صادق است و در میان تمام اعضا آن عشق است و پاکی. منتظر دیگران نباشید تا بیاید و شما را نجات دهد (یا بپا خیزد، یا در جان خود بریان امروز) یا مبارزه می کنیم و پیروز می شویم و یا میمیریم. نشان انقلابیان به این دلیل دو انگشت است که می گوید یا پیروز می شویم و یا میمیریم. حالا ما پیروزی را با قربانی خود به وجود خواهیم آورد.

## تغییر فرهنگی

قبلا به بررسی نیاز تغییر در حوزه فرهنگ نمودیم و حالا به بررسی چگونگی آن می پردازیم. پایه و اساس یک جامعه را فرهنگ تشکیل می و تمام تغییرات عظیم از فرهنگ آن شروع می شود. به قول فریدریش هگل که انسان های که در عمل اقدام به انقلاب انجام میدهند در حقیقت آنان تفکر متفکرین را در صحنه عمل پیاده می کنند. تمام تغییرات از تفکر شروع می شود و به عمل ختم شود و باز هم در تفکر ادامه پیدا می کند. زمان که شما قادر به تغییر فرهنگ یک جامعه شده در آن زمان شما جامعه را تغییر داده اید. ملت بزرگ بزرگ می اندیشد، ملت جهانی جهانی می اندیشد. ما با کوتاه فکری های مان عقب مانده ایم. در هیچ مقطع زمانی تفکر تفکر از محدوده خانواده و ده و کوچه ما فراتر نرفته است. بنابر همین بوده که ما در همین محدوده باقی بهمانیم. حالا ما رسالت داریم که به مردم ما جهان بینی جهانی بدهیم، جهان بینی ملی بدهیم، اگر تو قادر به تغییر در نحوه تفکر یک جامعه شدی؛ تو موفق شدی یک ملت توانا و مقتدر بسازی.

رنسانس با انتشار کتاب به نام در ستایش دیوانگی آغاز شد که نویسنده فداکار آراسموس آنوا به تحریر آورده بود. آن کتاب به اروپایان عزت نفس داد، باور داد و تفکر جهانی داد. افغانستان نیاز به یک رنسانس

فرهنگی دارد، که از حقیر بینی خود به تغیر بینی خود برسد . راه حل آن این جاست که ما نویسندگان ما را در مبارزه دعوت کنیم که برای تغیر و ساخت ملت با فکر جهانی خلق کند . ادبیات عامل و دروازه اول تمام انقلابات جهان بوده و است . اگر توگنیف انقلاب روسیه ۱۷۱۹م را در داستان خاک بکر به تصویر نمی کشید . این تفکر انقلابی در ذهن هیچ روسی خطور نمی کرد . اگر بستر های فرهنگی و ادبی استقلال و انقلاب هند توسط رابندرانات تاگور بنگالی ایجاد نمی شد . شما هند امروز را شاهد نبودید . نه گاندی به این امر دست می یافت مگر این که تاگور نمی بود .

وجود پاکستان ثمره اندیشه فلیسوف شرق اقبال لاهوری بود و این کار بدون اقبال توسط محمد علی جناح ناممکن بود . فرهنگ بستر همه تغیرات است . انقلاب فرهنگی انقلاب است که در سیاست، در اجتماع و در باور های دینی می تواند تغیر ایجاد کند .

فرهنگ شناسی اولین قدم کار یک انقلاب فرهنگی است که به ارزشهای خوب و هنجار آن پی برده و در صد د نابودی موارد غیر عقلانی باشیم . چه باور های حاکم در جامعه ماست و چه جاگزین است برای باور های بدوی و غیر عقلانی؟ کدام باور های ما، ارزش های ما و هنجار های می

تواند جامعه ما را یک جامعه متعالی بسازد ؟ آیا می شود ارزش های در فرهنگ جهانی تقدیم کرد؟ فرهنگ ما تا چه حد غنامندی دارد؟ پویایی این فرهنگ ما تا چه حد است؟ جایگاه فرهنگ ما در گفتگوی فرهنگها کجاست؟ این سوالات اولین قدم ایست که باید در قسمت فرهنگ شناسی ما از خود ما داشته باشیم با تقویت خوبی های آن در صدد رفع بدی های آن باشیم.

ادبیات ما که از همه بیشتر توانا است و همیشه این نیرو نامریی در قلب ها رهگذر داشته و رفتار ما را ناخود آگاهانه هدایت کرده نقش اساسی می تواند داشته باشد. ادبیات ما دیگر نباید به ما ناتوانی و شکست را به ما القا کند و این را باید بدانیم که باور با احساس ایجاد می شود تا تعقل و این باور و ایمان است که تاریخ ساز بوده است . شاعران قلب بیدار جامعه است و این قلب است که هدایت گر مرموز زندگی همه انسان هاست و این شاعران است که هدایت گر مرموز یک جامعه است و می تواند با خلق روحیه و اندیشه های انقلابی و تغییر خواهانه حرکت و جهش تغییر خواهانه را مردمی و توده ی کند . حالا وقتش رسیده که به پیروزی و سعادت خودمانی بی اندیشیم و از تفکرات و القات منفی توسط ادبیات نه بگویم. تمام کشور های ابر قدرت امروز با این وسیله می خواهند روحیه خلاقیت را در وجود شهروندان خود حفظ نماید و فلم

های که ساخته آنان است دقت کنید، چه چیزی به جز باور دادن و تشوئق به خلاقیت و بزرگ اندیشی می توانید بیابید.

داستان های انقلابی و امید بخش دارو ایست که همه نویسندگان ما می تواند به مردم و ملت خویش تجویز نماید و صحت و توانمندی آنان را دوباره و با توانای بیش تر از وقت و هر چه بیشتر باز گرداند . این کار خیلی ساده است و ما ادعا کردیم که ما به راهکار همگانی می اندیشیم و از سوی همه کس قادر به انجام آن باشد که هزینه آن چنانی را در بر نداشته باشد و فراموش نکنیم که راه دراز است و ما باید صبور و شکیبا باشیم.

### **راهکار اقتصادی**

باید به دوستان یاد آور شوم که من ادعا نمی کنم که یک اقتصاد هستم و باور ندارم برای اندیشیدن به کشور باید اقتصاد دان باید بود، من معتقد ام که راه حل زیاد نظری نمی تواند به این کشور و هیچ جای دیگر نتیجه بخش باشد چون توده ها با تجربه و آمیزش شناخته می شود تا لایه های کتاب های که در مورد شان نوشته می شود . این را باید بدیهی بدانیم که اگر مردمی برای خود کار نکنند، هیچ کس دیگر برای او کاری نخواهد کرد . و نمی تواند برای او کاری بکند . این یک

حقیقت است و تمام مشکلات ما در آن جا گره خورده که منتظر شاهزاده رویای خود ماندیم تا بیاید ما را بردارد و ببرد و خوشبخت شویم. هیچ شاهزاده وجود ندارد و آن شاهزاده اراده و باور شماست. من از کار شناسان ما که به این کشور می اندیشند و تصور دارند که به این مردم فکر می کنند می خواهم بگویم که من از تمام مباحث که در رسانه ها داشتند این را در یافته که منتظر یک موعود بود، تا که این کشور را بسازد. خانه ما را کسی از بیرون بیاید و تعمیر کند. این ناممکن است که در جهان من تنهاترین ناممکن این را می دانم.

شاید شعری مولوی در این جا بیجا نباشد که می گوید: (ای نسخه نامه الهی که توی = وی آینه جمال شاهی که توی + بیرون ز تو نیست هر آن چه در عالم است = از خود بطلب هر آن چه خواهی که توی). مشکل خود ما هستیم و راه حل آنهم خود ما هستیم. همه چیز در خود ماست. آرمان شهر، مدینه فاضله را می توانیم بسازیم کافی است که به آن ایمان داشته باشیم. از خود سؤال می کردم که چرا ادیان از همه عقاید و باور ها بیشتر در زندگی انسانها نقش داشته اند و خود را معیار اندیشه انسانها قرار داده اند. جواب آن در راز ایمان است.

## راه حل خودی

تصور کنید که شما فردی را مجبور می کنید تا برای شما لباس بخرد و در آن صورت او چه خواهد خرید؟ او بدون معطل این کار را خواهد کرد، اما او مطابق خصوصیات خودش خواه نه خریداری کرد. احتمال زیاد دارد که به وجود شما مطابقت نداشته باشد.

برای ما نهایت جای تعمق است که که لباس ما از تارش گرفته تا رخت آن همه تولید کشور بیگانه است. همه چیز ما تولید بیگانه است، یک بار به چهار اطراف خود تان توجه کنید. اگر از خود شما هم بود که مشکل نیست چون روند جهان امروز تبادله است. هستند انسان های که از زندگی کردن روباه گونه ما شب و روز چون مار می تپد و آن درد او را راحت نمی گذارد.

اقتصاد ما یک اقتصاد متکی است و اگر این وابسته گی یک دمی قطع شود مانند این است که طفیلی از میزبان خود باز افتاده است. و آن وقت حیات شما به خطر می افتد و تن به هر نوع کار مخا لف شرافت خواهید داد. این گوشه ی از تمام نواقص است که تجربه آن را ثابت کرده است و هر کس شاید به این نواقص بتواند فهرست را تهیه کند. این را باید متذکر شوم که من خود را رهرو این راه می دانم و هر لحظه

مایلم که به راه حل های خوب و بهتر تر دست یابم و دوستان می توانند مردم ما را یاری کند و بی اندیشد.

### تولید خودما، افتخار ماست.

لذت که استفاده کردن از دست آورد خود انسان به انسان دست می دهد به هیچ چیز دست نمی دهد. اگر ما به توتاه نان که با دستان خود به دست آوردیم، افتخار نکنیم و از آن استفاده نکنیم ما یک ملت شرافتمند نیستیم. زیباست که به کفش های چوبی خود ما که از ساخته دست ماست و یک کارگر با عشق ساخته است استفاده کنیم و ارزش قایل شویم. از تمام کسانی که خلاقیت دارند دعوت می نمایم که در قسمت تولیدات خودی اقدام نمایند، این بزرگ ترین خدمت است که آنان می توانند انجام دهند و از آن بهتر نمی شود. در کنار آن این فرض تاریخی، اقتصادی و انسانی ماست که در تولیدات و زحمات خود ما استفاده کنیم. این خدمت بزرگ است که هر شهروند می تواند آنرا انجام دهد نه از او پول می خواهد و نه وقت زیاد، فقط چیزی که می خواهد اراده است. این افتخار است که بپتو ساخته دست خانم ازبک خود به شهر قدم بزنیم و هر لحظه احساس خود کفایی را به خود القا کنیم. تکرار این جمله (تولید خودما، افتخار ماست) هر بار که به یک



تولید خودی بر می خوریم باز هم کمک دیگر در این راه است . باز هم من با افتخار ادعا می کنم که من فقط از تجربیات و دریافت های الهامی خوم می نویسم و به صراحت ادعا اقتصاد دان بودن را ندارم.

شاید نزد بعضی ها این سوال خلق شود که در دنیا امروز که این همه مبادلات تجاری و تعاملات اقتصادی مطرح است چطور ممکن است که این کار عملی باشد؟ به جواب دوستان که هراز گاهی همین سوال را مطرح کرده اند باید بگویم که شما زمانی از جهانی شدن سخن بگوید و روابط تجاری را مطرح کنید که شما خودتان برای دادن چیزی داشته باشید. قانون دنیا دادن و گرفتن است . گرفتن بدون دادن رابطه گدا می است، نه رابطه شرافتمندانه و انسانی . اما دادن بدون گرفتن با ز هم در واقعیت کار مداوم نیست و لی یک امر فرا اخلاقی است که نهایت انسانیت را نشان می دهد.

### **روند تغییر و انقلاب؛**

روند خیلی از پدیده ها ناممکن است که قابل پیش بینی باشد . باز هم تاکید ما بر این است که که این مقوله آمیخته تجربه و مقدار هم مطالعه است. سخن گفتن از مرحله کار نادرست است چون این امر

بیان سلسله از وقایع است که به صورت عمودی یک بعد دیگری در امتداد هم واقع می‌شوند، می‌باشد. و تاکید به چنین روند و شیوه کار درست به نظر نمی‌رسد. سخن از روند بیان جمع از وقایع است که در یک نظام از کنش‌ها و واکنش‌ها اتفاق می‌افتد. و در این جا تقدم زمانی مطرح نیست بلکه سخن از وقوع حتمی آن است. که در آن انجام و وقوع پدیده‌ها به صورت موازی مطرح بحث است. که به صورت کلی آنرا به سه دور و نحوه کارکرد می‌توان دسته بندی کرد:

### ادبیاتی:

در این مرحله تمام نویسندگان و شعرای که قلم در دست دارند و با بزرگترین وسیله مبارزه با طاعون جهالت مبارزه می‌کند. دست به ترسیم نوع مبارزه و تولید انگیزه و هدف برای تمام کسانی که به خوانندگان آشنایی دارند می‌زند و آنان را برای انجام کارهای مثبت و ارزنده الهام و اندیشه می‌دهد. مانند اشعار که شاعران چون اقبال لاهوری، رابندرانات تاگور و اسماعیل بلخی می‌سرایند. و یا هم به نوشتن داستان‌های که در خود یک دنیا معانی و ارزش را به خواننده انتقال می‌دهد و خواننده راه آن سو می‌کشاند. مانند نوشته‌های خوزه

مارتی در کوبا، سمین دانشور در ایران، توگنیف در روسیه و پائیلو کوئیلو در کانادا. این مرحله می خواهد اذهان کسانی که باید در مسیر تغیر و ساختن افغانستان نو تلاش نمایند متقاعد و شرطی نماید.

## فکری

در این مرحله و روند ما به نظریه پردازی عقلانی آن خواهیم پرداخت و با یک نظام فکری که پاسخ گو سوالات کسانی که در ذهن آنان جرقه های از تغیر دیده می شود پرداخته خواهد شد. و هم به سوالات و شک و تردید های که مخالف ت با این روند دارند توجه خواهد و مسیر تعریف شده برای این هدف ترسیم خواهد شد. در این مرحله همه اندیشمندان سهیم خواهند بود و کوشش برای جهانی سازی این نوع تفکر به عمل خواهد آمد و تا زمینه ه ای جهانی آن نیز به وجود آید. اما در تمام این مراحل همان سه اصل هستوی مبارزه حرف آخر را خواهد زد.

## عملی

مهم ترین روند، روند عملی است که ما در عمل می خواهیم اصول خود را به اجرا بگذاریم و برای تکامل و تعالی سعی که به نتیجه منتج شود نمایم. در این مرحله همه شهروندان می تواند سهم حیاتی داشته

باشند و مسولیت خود را ادا نمایند چه آن شهروند پیر، بی سواد، باسواد، روحانی، روشن اندیش و جوان باشد، بدون در نظر داشت جنسیت آن که زن است و یا مرد . یک کارگر با به گار گیری وسایل تولید خود ما می تواند در این مرحله سهم خود را ادا نماید. یک دانش آموز با نوشتن مقاله و شعر در راستای سازنده گی و تغیر می تواند سهم باشند. یک سیاست مدار با رهبری و مبارزه مدنی و بدون خشونت دست به وادار کردن مردم و حکومت برای ایجاد تغیرات بزند. یک مادر با گفتن ترانه های انقلابی می تواند فرض خود را ادا نماید.

نویسندگان و شعرا می تواند با نوشتن و سرایش شعر این امر را انجام دهند و کمک به مرحله عملی نمایند . اما مهم ترین اصل که به آن توجه نمایند این است که باید اراده کرد و دست به اقدام بیدون خشونت زد. روحانی ما می تواند بی تعصب دینی دست به دعوت برای تغیر بزند و تا شرافت که باید داشته باشیم را به خود کسب نمایم. به یک انقلابی و تغیرخواه ما لازم است که همه جا به مردم آگاهی داده و آنان را در مسیر شگوفای قرار دهند و با زبان جهانی عشق همکاری و همیاری آنان با خود همراه سازند . مردم ما که آماده گی تمام برای تغیر دارند و می خواهند آزادی، استقلال واقعی، شرافت

واقعی، تکامل واقعی و زندگی انسانی را به دست آورند ما را یاری خواهند کرد. ما می توانیم، ما پیروز می شویم.